

## تأثیر سیاست مذهبی بر روابط هم‌گرایانه عثمانی-اوزبک علیه صفویه در سده ۱۰ قمری / ۱۶ میلادی

جهانبخش ثواقب<sup>۱</sup>

ظریفه کاظمی<sup>۲</sup>

### چکیده

حکومت شیعه صفوی در سده دهم قمری / شانزدهم میلادی، در مجاورت حکومت ۲۰۰ ساله عثمانی و حکومت تازه تأسیس اوزبکان که هر دو سنی‌مذهب بودند، تشکیل شد. سیاست مذهبی شاه اسماعیل اول (۹۳۰-۹۰۷ ق. / ۱۵۲۴-۱۵۰۱ م.) بر مبنای گسترش تشیع بود که با سیاست مذهبی همسایگانش که مبلغ و مروج مذهب تسنن بودند، مغایرت داشت. این مسئله افزون‌بر اینکه سبب بروز مجادلات مذهبی و جنگ‌های مکرر با صفویان از دو جانب شد، به هم‌گرایی و تبانی دو حکومت عثمانی و اوزبکان علیه صفویان انجامید. هدف این پژوهش بررسی چگونگی برقراری روابط سیاسی عثمانی و اوزبکان و پیامد حاصل از آن بر صفویان در سده دهم قمری با روش توصیفی-تحلیلی است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که شکل‌گیری و تثبیت حاکمیت صفویه، توسعه قلمرو آن و شیعی‌سازی جامعه که با افزایش شمار شیعیان همراه بود، باعث نگرانی حکومت‌های عثمانی و اوزبک شد؛ بنابراین، دو حکومت به دلیل اشتراک مذهب و تفاوت سیاست مذهبی با صفویان، با هدف براندازی و با توسل به صدور فتاوی‌ای تکفیری و اعلان جهاد، به تحکیم روابط با یکدیگر در برابر این حکومت پرداختند و ایده اتحاد سیاسی و نظامی را از طریق اعزام سفرا، نامه‌نگاری‌ها و ارسال کمک نظامی رقم زدند.

### واژگان کلیدی:

ایران، عثمانی، صفویه، اوزبکان، سیاست مذهبی، روابط سیاسی.

درجه مقاله: علمی-پژوهشی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۰۴/۱۷

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۰۶/۲۱

<sup>۱</sup> استاد گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد-ایران (نویسنده مسئول)

jahan\_savagheb@yahoo.com

<sup>۲</sup> دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد-ایران

Kazemi.za@fh.lu.ac.ir

## مقدمه

در سده دهم قمری، در جهان اسلام سنی مذهب، حکومت شیعه صفوی تأسیس شد. ایجاد این حکومت که بخش وسیعی از قلمرو مسلمانان را شامل می‌شد، به معنای جدا شدن از جهان اسلام آن روز تعبیر می‌شد. مسئله تغییر مذهب در ایران عصر صفوی سبب نگرانی و بحرانی شد که جنگ‌های مکرر همسایگان با این حکومت، یکی از پیامدهای آن بود. دو حکومت عثمانی و اوزبکان با مجادلات مذهبی از طریق مکاتبات و فرستادگان، صفویان شیعی را تحقیر و تکفیر می‌کردند. سیاست مذهبی این دو حکومت که بر اساس مذهب تسنن قرار داشت، با سیاست مذهبی صفویه که در ترویج و گسترش تشیع می‌کوشید، در تباین بود. دو حکومت عثمانی و اوزبکان، صفویان را دشمن خود می‌دانستند و در برابر او هدف مشترک داشتند؛ از این رو، با اتخاذ سیاست هم‌گرایی، به برقراری ارتباط سیاسی با یکدیگر و تبادل نامه برای اتخاذ تصمیم و مواضع مشترک در مبارزه علیه صفویه پرداختند. هدف این راهبرد مشترک، همکاری دوجانبه، درگیر کردن صفویه در دو جبهه فعال نظامی در دو سوی مرزهای شرقی و غربی کشور، تقویت بنیه نظامی اوزبکان از سوی عثمانی، تحلیل توان نظامی صفویه با جنگ‌ها و شیبخون‌های مکرر و در نهایت براندازی حکومت صفویه و متوقف ساختن جریان شیعی‌سازی ایران از سوی صفویان بود. در این پژوهش کوشش می‌شود تا تلاش‌های سیاسی عثمانی و اوزبکان در برقراری روابط دوجانبه در قالب سیاست مذهبی و اقدامات حاصل از آن علیه صفویان در سده دهم قمری بررسی شود. اساس پژوهش بر طرح این پرسش قرار دارد که چه عاملی در برقراری روابط سیاسی عثمانی و اوزبکان علیه صفویان تعیین‌کننده بود؟ فرضیه پژوهش بر موضوع تغییر مذهب از تسنن به تشیع در ایران و نگرانی این حکومت‌ها از سیطره مذهبی و سیاسی صفویه تأکید دارد که این دو حکومت را به اتحاد و تبانی با یکدیگر و سیاست ستیزه‌جویی با صفویه کشانید، با این هدف که حکومت صفویه را از میان بردارند؛ هر چند با همه تلاش‌ها به فرجام نرسید. این پژوهش در مرحله گردآوری اطلاعات به شیوه کتابخانه‌ای و در مرحله تبیین و بررسی موضوع با روش توصیفی - تحلیلی انجام شده است.

## پیشینه پژوهش

با اینکه در باره روابط صفویه و عثمانی و صفویه و اوزبکان به‌طور جداگانه پژوهش‌های متعددی انجام شده؛ اما در باره روابط دوجانبه عثمانی و اوزبکان در برابر صفویه به‌ویژه از

منظر سیاست مذهبی، پژوهش‌چندانی صورت نگرفته است. در این میان، به چند مقاله مرتبط می‌توان اشاره کرد. حاجیان پور (۱۳۷۸) در «روابط ایرانیان و اوزبکان در دوره شاه طهماسب صفوی» به عوامل مذهبی و سیاسی بحران بین این دو حکومت پرداخته که ابتدا انگیزه اعتقادی و نگرش شدید مذهبی مؤثر بود؛ اما در ادامه، تهاجم‌های اوزبکان صورت غارتگرانه پیدا کرد. حاجیان پور (۱۳۸۷)، به «تأثیر روابط عثمانیان و اوزبکان بر حیات دولت صفوی در عصر شاه طهماسب» نیز پرداخته است. همچنین وی (۱۳۹۱) بخشی از مقاله مزبور را با عنوان «روابط عثمانیان و اوزبکان در دوره شاه طهماسب صفوی» طرح کرده است. امیرخانی (۱۳۹۰) در «مکتوبات سیاسی و داعیه‌های مذهبی» به بررسی چند مکتوب مبادله‌شده بین صفویان و اوزبکان پرداخته و برخی از شعارها و نمادهای مذهبی این مکتوبات را نمایانده است. کریمی (۱۳۹۰) در بررسی «علل تنش در روابط خارجی ایران و اوزبکان (از آغاز تا پیش از پادشاهی شاه عباس اول)» بر عواملی همچون مطامع اقتصادی اوزبکان در خراسان، اختلافات مذهبی، نامه‌های تحریک‌کننده و توهین آمیز علیه یکدیگر، تلاش برای تحصیل عنوان شاهنشاهی و انتقام از یکدیگر تأکید کرده است. اشرفی (۱۳۹۲) از منظری دیگر به «تعامل عثمانی و اوزبکان اوایل عصر صفوی و پی‌آمدهای آن» پرداخته است. سرخیل و ولوی (۱۳۹۶)، «رویارویی نظری گفتمان حقیقت در مکاتبات شاه اسماعیل صفوی و شیبک خان اوزبک» را مطرح کرده‌اند تا با این بررسی، منطق گفتمان‌ساز آنان برای کسب حقانیت حکومت و مهم‌ترین شاخصه‌های حقانیت قدرت از دیدگاه آنان را مشخص سازند. بابایی و خضری (۱۴۰۰) نیز «نقش نخبگان سیاسی و نظامی ایرانی پناهنده به عثمانی در اقدامات عثمانیان علیه صفویان (عصر سلیم اول و سلیمان قانونی، ۹۷۴-۹۲۶ق.)» را بررسی کرده‌اند و نتیجه گرفته‌اند که این نخبگان از عوامل اصلی بروز جنگ میان این دو حکومت بوده‌اند. این پژوهش‌ها یا بخشی از سده دهم قمری را در بر گرفته‌اند و یا تأکیدشان بر سیاست مذهبی نبوده است و بیشتر آنها به رابطه بین سه حکومت پرداخته‌اند. در پژوهش پیش‌رو، سیاست‌های مذهبی هر سه حکومت و سپس چگونگی ارتباط و اتحاد دو حکومت عثمانی و اوزبکان علیه صفویان بر اساس سیاست مذهبی و منافع حکومت‌های مذکور بررسی شده است.

### تأثیر سیاست مذهبی بر روابط صفویان و عثمانی

با وجود تمایلات شیعی در برخی از شهرهای ایران طی سده‌های متمادی تا تشکیل حکومت صفویه، دست‌کم از جنبه رسمی، بیشتر مردم ایران بر مذهب اهل سنت و جماعت بودند. مردم خراسان و آذربایجان بر مذهب ابوحنیفه عمل می‌کردند، بیشتر ساکنان عراق (عجم) و

فارس بر مذهب شافعی و در جاهای دیگر مذاهب دیگری وجود داشت. چون شاه اسماعیل اول کشور را تسخیر کرد، مردم ایران به مذهب شیعه امامیه اثنی‌عشری گرائیدند (شیروانی، ۱۳۶۱: ۴۲). شاه اسماعیل در آغاز سلطنت دستور داد که در سراسر آذربایجان و سایر نواحی کشور، تمامی خطبا بر منبرها خطبه ائمه اثنی‌عشری بخوانند و نام‌های ائمه و القاب شاه بر مسکوکات ضرب شود (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴۶۸/۴-۴۶۷؛ امینی‌هروی، ۱۳۸۳: ۱۷۵-۱۷۴؛ روملو، ۱۳۸۴: ۹۷۷/۲-۹۷۶). هدف شاه اسماعیل رواج مذهب شیعه دوازده‌امامی و ولایت علوی و رهانیدن شیعیان از تقیه بود. وی توانست به مقصود خود دست یابد؛ در نتیجه، قلمرو خود را از متمردان پاک کرد و مذهب شیعه آشکارا رواج گرفت (نویدی‌شیرازی، ۱۳۶۹: ۴۱؛ Hayati Tabrizi, 2018: 6, 20). در زمان جانشین او، شاه طهماسب، (۹۸۴-۹۳۰ق. / ۱۵۷۶-۱۵۲۴م.) با بهره‌گیری از توان علمی فقهای شیعی مهاجر از سرزمین‌های عربی، جبل عامل، بحرین و عراق، تلاش‌هایی در تثبیت و نهادینه‌سازی تشیع در جامعه صورت گرفت. شاه طهماسب در پیروی از ائمه شیعی، تقویت مبانی مذهب و تکریم عالمان شیعی و سادات، بسیار اهتمام به خرج می‌داد و در رواج و رونق آستانه‌های متبرک ائمه می‌کوشید (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۱۵). او محبت ائمه اطهار را با همنشینی و مؤانست فقها و علمای شیعی شعار خود ساخته بود. گسترش مذهب جعفری و ملت اثنی‌عشری به‌همت او و پدرش صورت گرفت و به طرق مختلف به تقویت دین پرداخت (Hayati Tabrizi, 2018: 18-19). رواج مذهب ائمه اثنی‌عشری در زمان وی چنان شد که کسی جرئت آن را نداشت مرتکب امور ناشایست شود و یا از مذهبی غیر از مذهب امامیه پیروی کند (قزوینی، ۱۳۶۷: ۳۰).

سلاطین عثمانی نیز پیرو مذهب حنفی بودند و به مذهب تسنن، تعصب نشان می‌دادند. آنها با مذهبی که در مغایرت با مذهب تسنن بودند؛ به‌ویژه مذهبی که در قلمرو آنان حرکت‌های تندروانه و جنبش‌های اجتماعی را دامن می‌زدند، به‌شدت برخورد می‌کردند. در سده دهم قمری با نهضت‌های شیعی علوی قزلباشی درگیری پیدا کردند که همین موضوع حساسیت آنها را به صفویه نیز بیشتر کرد. سلاطین عثمانی این سده، بایزید دوم (۹۱۸-۸۸۶ق. / ۱۵۱۲-۱۴۸۱م.)، سلیم اول (۹۱۸-۹۲۶ق. / ۱۵۲۰-۱۵۱۲م.)، سلیمان اول معروف به قانونی (۹۷۴-۹۲۶ق. / ۱۵۶۶-۱۵۲۰م.)، سلیم دوم (۹۸۲-۹۷۴ق. / ۱۵۷۴-۱۵۶۶م.) و مراد سوم (۹۸۲-۱۰۰۳ق. / ۱۵۷۴-۱۵۹۵م.) با تعصبی که در مذهب تسنن داشتند، سیاست مذهبی خود را در دفاع از این مذهب و مخالفت با مذاهب دیگر، به‌ویژه تشیع مورد حمایت صفویه تداوم دادند. همین دیدگاه مذهبی سبب شد تا سلاطین عثمانی با حکومت شیعه

صفوی که داعیه‌دار جدایی از جهان اسلام سنی بود، رویارویی مکرری داشته باشند. اقدامات شاه اسماعیل اول در براندازی حکام داخلی ایران که غالباً بر مذهب تسنن بودند و کشتن برخی مردم و علمای سنی شهرها و سیاست شیعی‌سازی جامعه خوشایند حکومت عثمانی نبود و آنها را به واکنش تقابلی کشاند.

از سویی، شاه اسماعیل متأثر از سیاست مذهبی شیعی در فعالیت‌های برون‌مرزی و ارتباط با عثمانی، با اعزام خلفای خود به منطقه آناتولی، به تبلیغات گسترده‌ای در میان مریدان ترکمن خویش دست زد و آنها را تشویق به مهاجرت به ایران و پیوستن به خود کرد (روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۷۱/۲-۱۰۶۸؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۲۲۴-۲۲۲؛ *عالم‌آرای شاه اسماعیل*، ۱۳۸۴: ۱۸۹-۱۸۸). از نگاه نویسنده تُرک، او با این اقدامات در صدد ساقط کردن دولت عثمانی از درون بود و موفقیت‌های زیادی نیز به دست آورد (اوزون چارشلی، ۱۳۷۰: ۵۲۶/۲). با تشکیل دولت صفویه، هواداران و حامیان صفوی در قالب طایفه‌ای و قبیله‌ای، از قلمرو عثمانی برای اقامت یا زیارت قبر شیخ صفی‌الدین به اردبیل می‌آمدند. ارتباط صوفیان دو کشور اسباب نگرانی حکومت عثمانی را فراهم کرد و گرایش‌های شیعی در آناتولی به دنبال رسمیت مذهب تشیع در ایران اوج گرفت. ترکمن‌های آناتولی هر ساله با هدایای زیادی به قصد زیارت سوی ایران می‌آمدند و یا حداقل از طریق خلفا نذور خود را به ایران می‌فرستادند (افندی، ۱۲۸۰: ۲۴۲/۲). تبلیغات صفوی نه تنها در مردمان قباایل، بلکه در سپاهیان عثمانی نیز مؤثر بود. تحریکات قزلباشان حتی به بروز شورش‌هایی نظیر شورش شاه‌قلی در ۹۱۷ق. / ۱۵۱۱م. در ولایت منتشا و کرمان مشهور به تکه‌ایلی و شورش سیواس انجامید که مشکلاتی را برای دولت عثمانی پدید آورد (روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۶۰/۲-۱۰۵۸؛ افندی، ۱۲۸۰: ۱۸۱/۲-۱۶۸؛ İnalçik, 2009: 1/136). بنابر این، مهم‌ترین تأثیر حضور خلفای صفوی در قلمرو عثمانی، ایجاد اختلاف مذهبی بوده است که پیوند مردم آناتولی را از سرزمین خود می‌برید. همین امر موجب وحشت دولتمردان عثمانی می‌شد که چگونه این تبلیغات می‌توانست موجب خروج جماعتی از اهل سنت و پیوستن آنان به رافضیان و ملحدان شود (ساواش، ۱۳۹۴: ۳۱۴-۳۱۳).

از نگاه کوتوک‌اوغلو نویسنده تُرک، فعالیت‌های رافضیان و قزلباشان در قلمرو عثمانی موجب تخریب مبانی اعتقادی و از بین رفتن امنیت و ثبات اجتماعی می‌شد و آرامش عبادی مردم اهل سنت را مختل می‌کرد. مبلغان یا خلفای قزلباش توده‌ها را به انحراف می‌کشاندند، موجب مهاجرت دسته‌جمعی آنان به ایران می‌شدند و با خود وجوه مالی نذر و صدقه را به

ایران منتقل می‌کردند (Kütükoğlu, 1962: 7-8). مهاجرت‌های هواخواهان صفوی از قلمرو عثمانی، زیان‌های اقتصادی برای این دولت به بار می‌آورد.

از آنجا که با تشکیل حکومت صفویه، جنبش شیعیان آناتولی در قلمرو عثمانی شدت گرفته بود، به سلطان بایزید دوم معاصر با شاه اسماعیل اول خبر دادند که «کفار اقطار و ملاحده قزلباش ستمکار» وارد مرزهای عثمانی شده و «کار فتنه و فساد» در مناطق مختلف گسترش خواهد یافت (بدلیسی، ۱۹۹۵: ۶۷). او نیز اقداماتی چون بستن مرز، فرمان کشتن صوفیان و ثبت اسامی افرادی که قصد رفتن به اردبیل را داشتند، به کار بست (کوچک‌داغ، ۱۳۹۴: ۹۵؛ رفیق، ۱۳۷۲: ۶۸). این سیاست بایزید در پی صدور فتوای کفر پیروان صفوی از سوی علمای عثمانی بود (عاشق پاشازاده، ۱۳۳۲: ۲۶۴). او از اسماعیل خواست که تبلیغات مذهبی در قلمرو عثمانی و ترغیب اتباع این دولت به مهاجرت به ایران را متوقف کند (اسپناچی پاشازاده، ۱۳۷۹: ۵۳-۵۱). همچنین با زیرنظرگرفتن فعالیت قزلباشان در آناتولی، تعداد زیادی از ترکمن‌های هواخواه صفویه در ایالات تکه و حمید را به مناطق تازه‌فتح‌شده تبعید کرد (افندی، ۱۲۸۰: ۱۲۷/۲؛ صولاق‌زاده، ۱۲۹۷: ۳۱۷؛ عاشق پاشازاده، ۱۳۳۲: ۲۶۴؛ قاراجا، ۱۳۹۴: ۷۸-۷۶). بنا بر گزارشی، وقتی خبر حضور شاه اسماعیل تا حوالی سیواس و توقات<sup>۱</sup> رسید، بایزید سرداری را برای زیرنظرگرفتن تحرکات وی اعزام کرد که در آنقره (آنکارا) مستقر شد (لطفی‌پاشا، ۱۳۴۱: ۲۰۱؛ افندی، ۱۲۸۰: ۱۳۲/۲-۱۳۱).

شاه اسماعیل سعی کرد مناسبات خود با بایزید را دوستانه نگه دارد؛ از این‌رو، وقتی در تعقیب علاءالدوله ذوالقدر وارد قلمرو عثمانی شد، برای کاستن از نگرانی‌های روزافزون دولتمردان عثمانی، با اعزام فرستاده و طی نامه‌ای به سلطان عثمانی برای تأکید روابط دوستی و محبت اعلام کرد که به نظامیان خود دستور داده است تعرضی به مردم آن نواحی نرسانند، از کسانی که در اثر ورود سپاه او پراکنده شده بودند، دلجویی کنند و آنها را به مناطق خود برگردانند (فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۳۴۶/۱-۳۴۷؛ نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۶۲-۶۱). او در مسیر خود که ناگزیر از قلمرو عثمانی می‌گذشت، بهای خواربار و مالیات راهداری را پرداخت می‌کرد و سعی داشت آسیبی به مردم وارد نسازد و پیوند دوستانه را با سلطان عثمانی حفظ کند (زنو، ۱۳۸۱: ۲۶۹؛ آنجوللو، ۱۳۸۱: ۳۳۶؛ بازرگان ونیزی، ۱۳۸۱: ۴۴۴). بایزید نیز در پاسخ، ضمن قدردانی اعلام کرد به حکام نواحی فرمان داده است که در اتحاد و دوستی طرفین بکوشند تا رعایا در امنیت و آرامش به سر برند (فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۳۴۷/۱؛ نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۶۴-۶۳).

<sup>۱</sup>. Sivas & Tokat

شاه اسماعیل همچنين با فرستادن سفیر و نامه به دربار سلطان بایزید از او خواست به مریدان و معتقدان این خاندان که به قصد زیارت عازم ایران می‌شوند اجازه رفتن دهد و به ملوک و حکام و مرزبانان نواحی فرمان بدهد که مطلقاً مانع آنها نشوند (فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۳۴۵/۱؛ نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۵۶-۵۵). سلطان بایزید نیز در پاسخ، ضمن تأکید بر دوستی دو طرف، علت جلوگیری را کاهش تولید و زیان‌های اقتصادی در اثر بیکاری نیروی انسانی در ترک سرزمین به‌بهانه زیارت عنوان کرد و گفت دستور داده است به‌شرط تعهد مبنی بر بازگشت هواخواهان طریقت صفویه، از رفتن آنها به سمت ایران جلوگیری نکنند (فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۳۴۶/۱؛ نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۵۸-۵۷). به‌رغم محدودیت‌ها، مهاجرت‌های گروهی هواخواهان صفوی به سوی ایران قطع نشد. در ۹۱۷ق/۱۵۱۱م. پانزده هزار خانوار ترکمان تکه‌لو از نواحی عثمانی نزد شاه اسماعیل آمدند (حاجی خلیفه، ۱۳۷۶: ۱۶۲؛ روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۶۰/۲).

از سوی دیگر، سلطان بایزید دوم در آغاز تلاش کرد با حمایت از مخالفان شاه صفوی، پیشروی‌های او را متوقف و از طریق مخالفان، او را از قدرت ساقط کند. بایزید در نامه‌ای به امرای آق‌قویونلو از آنها خواست که با یکدیگر اتحاد و اتفاق داشته باشند تا بتوانند بر مخالفان خود غلبه کنند (فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۲۳۱/۱؛ نوایی، ۱۳۷۰: ۶۸۶-۶۸۵). الوند میرزا در پاسخ اظهار می‌کند که اگر حسب خواسته سلطان، امرای بایندریه، قاسم بیگ و مراد (عمو و برادر الوند)، متحد شدند «به دفع و رفع جماعت ضال و مضل اوباش قزلباش خذلهم و قهرهم» که غرض حاصل شده، در غیر این صورت، او خود «به قلع و قمع آن قوم نابکار و آن گروه بی‌شکوه بدکردار» وارد عمل خواهد شد (فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۳۵۲/۱-۳۵۱؛ ثابتیان، ۱۳۴۳: ۸۱-۷۹). بایزید در پاسخ برای تحریک الوند میرزا ترکمان به مقاومت در برابر شاه اسماعیل، از او خواست بر قلع و قمع «آن طایفه باغیه و دفع و رفع گروه مکروه ضاله» عزم خود را جزم و پیش از آنکه شرار فتنه بالا گیرد آن را خاموش سازد. بایزید امیدوار بود که با اقدام الوند، شاه اسماعیل نابود و نام و نشان «آن ملاعین» از صفحه جهان پاک شود و همگان را از اخبار مسرت‌بخش فتح و پیروزی، شاد و خرسند گردانند. او از الوند می‌خواهد که به پشتیبانی سلطان عثمانی دلگرم باشد (فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۳۵۳/۱-۳۵۲؛ نوایی، ۱۳۷۰: ۷۰۹-۷۰۶ و ۱۳۶۸ الف: ۲۸-۲۵). پس از پیروزی نهایی شاه اسماعیل بر الوند نیز بایزید در نامه‌ای، توصیه‌هایی به شاه اسماعیل می‌کند که اگر آنها را رعایت کند از حمایت سلطان برخوردار خواهد بود، در غیر این صورت با تهدید نظامی مواجه می‌شود (اسپناچی پاشا، ۱۳۷۹: ۶۸-۶۷، ۵۳-۵۱).

بایزید در ۹۰۸ق. / ۱۵۰۲م. برای حاجی رستم گرد که جایگاهش همجواری مرزهای حکومت شاه اسماعیل بود، نامه فرستاد و در آن با اشاره به ستیزه جماعت قزلباش با دولت بایندریه، از او خواست اخبار درستی از وقایع آنجا به فرستاده سلطان بدهد (فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۳۵۳/۱؛ نوایی، ۱۳۷۰: ۷۱۰ و ۱۳۶۸الف: ۳۱). حاجی رستم در پاسخ، آنچه از «احوال قزلباش مذهب خراش» استفسار کرده، «قصه آن طایفه باغیه» را در براندازی حکام مختلف در نواحی ایران گزارش داد. سپس با بیان اینکه احوال ایران از بیداد ایشان پریشان و بیشتر بلاد و نواحی از ظلم و چپاولشان ویران گشته، اظهار امیدواری کرد که با گرز و سنان نیروهای سلطان عثمانی، «گروه یاغیان» قلع و قمع شوند (فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۳۵۳-۳۵۴/۱؛ نوایی، ۱۳۷۰: ۷۱۱ و ۱۳۶۸الف: ۳۳-۳۲). سلطان بایزید در ۹۱۰ق. / ۱۵۰۴م. طی نامه‌ای به قانصوه الغوری (۹۰۶-۹۲۳ق. / ۱۵۱۷-۱۵۰۱م.)، سلطان مصر، به ظهور اسماعیل در مشرق و اقدامات او اشاره کرد و ظاهراً او را به مقابله برانگیخت. قانصوه به گونه‌ای پاسخ داد که گویی با سلطان عثمانی موافق است؛ زیرا با عباراتی تند و زننده از شاه اسماعیل و فرقه ضاله قزلباش سخن گفت و آنها را اهل بدعت و ضلالت، اصحاب شر و شقاوت، از زمره روافض و ملاعین و بلای عامی خواند که در شرق ظهور کرده‌اند و دفع آن را نه تنها لازم بلکه بر همگان واجب دانست (فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۳۵۴-۳۵۷/۱).

البته پس از برافتادن دولت ترکمانی آق‌قویونلو و پیروزی‌های شاه اسماعیل، سلطان بایزید دوم با او سیاست مدارا پیش گرفت. بایزید، به دلایلی چون نفوذ صفویه در میان توده ترکمن و تمایل سپاهیان عثمانی به جریان‌های صوفیانه عامیانه با باورهای شبه‌شیعی و یا احتمالاً به دلیل محافظه‌کاری ناشی از ایام پیری، دشمنی آشکار با شاه صفوی را به صلاح نمی‌دانست. ظاهراً این احتمال وجود داشت که خصومت‌ورزی آشکار با صفویه، تمایل دو گروه مذکور را به صفویان تشدید کند (عبادی، ۱۳۹۵: ۳۲).

پس از بایزید، پسرش سلطان سلیم اول با تغییر سیاست مدارای عثمانی، سیاست خشن و نظامی‌گری در برابر صفویه اتخاذ کرد و از انگاره‌های مذهبی بهره گرفت. او با ترفندهای مختلف، علما و مدرسین سنی را با اهداف خویش همراه کرد و با اخذ فتاوی تکفیر صفویه و ملحد خواندن آنها، جنگ خود علیه صفویه را به جهاد دینی تبدیل کرد. او در دوران شاهزادگی نیز که مخالف سیاست مداراگرایانه پدرش بود، بارها به گرجستان لشکر کشید و با نیروهای صفوی درگیر شد و حتی بر اثر شکایت شاه اسماعیل، پدرش او را توبیخ کرد (هامرپورگشتال، ۱۳۶۷: ۴/۶۶-۵۶؛ Tansel, 1966: 246-247). احتمالاً این توبیخ در پی آن



بود که فرستاده شاه اسماعیل، پیام او را به بایزید داد تا به پسرش سلیم هشدار دهد که «به حال خود بوده و بیش از این بی‌ادبی نکند که خوب نیست» (عالم‌آرای شاه اسماعیل، ۱۳۸۴: ۳۸۴). سلیم از الوند میرزا ترکمان که با یکدیگر نامه‌نگاری داشتند و خواهان تقویت ارتباط بودند، علت توقف لشکرکشی به گرجستان را جویا شده و خواسته بود این کار را انجام دهد (فریدون‌بگ، ۱۲۷۴: ۳۷۳/۱-۳۷۰؛ ایواغلی، منشآت، نسخه خطی: ۱۱۸).

سلطان سلیم در نخستین نامه خود به شاه اسماعیل در صفر ۹۲۰ ق. / ۱۵۱۴ م. که او را فرمانده عجم، ضحاک روزگار و افراسیاب عهد خوانده و خود را کشنده کفار و مشرکین، نابودکننده دشمنان دین، سلطان غازیان و مجاهدان، «فریدون‌فر، سکندر درگاه، کیخسرو عدل‌وداد و دارای عالی‌نژاد» نامیده بود، به او هشدار داد هر کس از پیروی احکام الهی رخ برتابد و از دایره انقیاد اوامر و نواهی بیرون آید و بر ناپودی دین و شریعت اقدام کند، بر عموم مسلمانان و به‌ویژه بر سلاطین عدل‌آیین واجب است که در دفع کیدها و رفع مفسد آن مفسد بکوشند. سپس با ارائه فهرستی از اتهامات برای شاه اسماعیل، او را مصداق آن مفسدی دانست که او ناگزیر گشته جهت تقویت دین و کمک به مظلومین و اطاعت اوامر الهی، لباس رزم بپوشد و با مدد سپاهیان دلاور خویش، شر اسماعیل را از سر مردم کم کند. سلطان سلیم، شاه اسماعیل را متهم کرد که در اثر تفرقه در میان آق‌قویونلوها از طریق تعدی، امارت بلاد شرقی را به دست گرفته و به فرمانروایی دست یافته، ابواب ظلم و بیداد را بر مسلمانان باز کرده، زندقه و الحاد را با هم آمیخته، اشاعه فتنه و فساد را شعار خویش گردانیده، پرچم ستمکاری برافراشته، شاهی را با هوای نفس درآمیخته و از شریعت دور گشته، به اباحی‌گری و قتل و کشتار مردم، تخریب مساجد و منابر، سوزاندن مراقد و مقابر، اهانت به علما و سادات، بی‌حرمتی به قرآن و سب شیخین پرداخته است. با این تصویر از شاه اسماعیل، فتوای کفر او را از عالمان سنی دریافت کرد و به آگاهی او رساند که علمای دین بالاتفاق، کفر و ارتداد او و پیروان و همراهانش را که موجبش قتل است فتوا داده‌اند. سلطان عثمانی که معتقد بود شاه اسماعیل، از غایت سبک‌باری، سودای سرداری در سر دارد و از فرط خودرأیی دعوی جهانگیری و کشورگشایی کرده است، در پایان نامه خود از او می‌خواهد که از راهی که در پیش گرفته است بازگردد و از کردارهای بد و سیرت زشتی که در پیش گرفته است استغفار کند و سرزمینی را که در اختیار دارد جزو ممالک عثمانی به شمار آورد. در این صورت، از جانب سلطان نیکویی می‌بیند؛ اما اگر بر «اعمال قبیحه و افعال

فضیحه» اصرار ورزد، آن سرزمین را اردوگاه سپاهیان خود خواهد ساخت (فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۳۸۱/۱-۳۷۹؛ اسپناچچی پاشازاده، ۱۳۷۹: ۸۶-۸۴؛ نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۱۴۷-۱۴۳).

سلطان سلیم در نامه دوم خود نیز همین اتهامات شدید و ناشایست را به شاه اسماعیل نسبت داد و تهدیدها و مواعید خود را تکرار کرد. او شاه اسماعیل را «مَلِکِ مُلکِ عجم، مالک خطه ظلم و ستم، سرور شرور و سردار اشرار، داراب زمان، ضحاک روزگار، عدیل قابیل» خطاب کرد و گفت چون مکرر شنیده که اسماعیل ملت حنیفه محمدیه را پیرو رأی ضاله خود ساخته و اساس دین متین را برانداخته، لوی ظلم و تعدی برافراشته، نهی منکر و امر معروف را ترک کرده است، «شیعه شنیعه» خود را به ریختن خون‌های محترم و هتک نوامیس تحریض می‌نماید و به شراب‌خواری و شکستن منبرها و رفتارهای شنیع روی آورده، به موجب فتوای عقل و نقل علمای اسلام و اجماع اهل سنت و جماعت مأمور شده است که جلوی این مفساد را بگیرد. اگر به راه درست بازگردد و به جمع رجال دربار عثمانی بپیوندد، مورد عنایت قرار خواهد گرفت، وگرنه باید مهیا باشد که دست ستمکاری او را برخواهد کند و دمار از روزگار او درآورد و در آن دیار، دیاری نخواهد گذاشت (فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۳۸۳/۱-۳۸۲؛ اسپناچچی پاشازاده، ۱۳۷۹: ۹۲-۸۹؛ نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۱۶۱-۱۵۷).

در این میان، تحریکات برخی علمای سنی فراری از ایران در برانگیختن سلطان سلیم به جنگ علیه صفویه مؤثر بود. فضل‌الله بن روزبهان خنجی معروف به خواجه ملای اصفهانی (۹۲۷ق. / ۱۵۲۱م.) که به دربار اوزبکان پناه گرفته بود، در اشعاری که برای سلطان سلیم فرستاد با اطلاق عنوان مُجَدِّدِ دین به او و کسی که اساس دین به‌همت او گسترش یافته و شریعت مصطفی برجا مانده است، او را به جنگ علیه شاه اسماعیل ترغیب کرد. او قزل‌برک<sup>۱</sup> (قزلباشان) را به مار افعی تشبیه کرد که تا سرش کوبیده نشود، می‌تواند خطرناک باشد. خنجی از سلیم خواست تا قزلباش را شکست نداده و سر این افعی را نبریده است از مصاف برنگردد (فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۴۱۶/۱-۴۱۷). خنجی شعری ترکی نیز برای سلیم فرستاد که در آن او را با صفات متعددی از جمله مهدی آخرالزمان وصف کرد و رهاسازی عراق و خراسان را از محنت استیلای بدعتگران قزلباش درخواست کرد (فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۴۱۸-۴۱۷؛ نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۲۰۳-۲۰۹).

یکی دیگر از علمای مهاجر از ایران که به عثمانی رفته بود، حکیم‌الدین ادریس بدلیسی (۹۲۶ق. / ۱۵۲۰م.) بود که ۲۵ ایل مقتدر گُرد تابع ایران را از دولت ایران روگردان و تابع

۱. برک به معنی کلاه و قزل‌برک یعنی سرخ کلاه، تعبیر دیگری از قزلباش است.

تأثیر سیاست مذهبی بر روابط هم‌گرایانه عثمانی - اوزبک علیه صفویه در... □ ۳۵

عثمانیان کرد. از نظر اسپناچی یکی و شاید مهم‌ترین محرک سلطان سلیم بر ضد شاه اسماعیل این شخص بود (اسپناچی پاشا زاده، ۱۳۷۹: ۴۸-۴۹؛ سامی، ۱۳۰۶ق: ۸۱۱/۲). ادریس بدلیسی در تصرف دیاربکر و سرزمین‌های مشرق، خدمات ارزنده‌ای از خود نشان داد. او با امرای سنی‌مذهب گرد که بسیاری از آنها جزو بزرگان به شمار می‌آمدند، ملاقات و مذاکره به عمل آورد و توجه آنها را به سوی دولت عثمانی جلب کرد. برخی از این امرا در جنگ چالدران در کنار سلطان سلیم حضور داشتند (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۴۱۸/۱-۴۱۵؛ اوزون چارشلی، ۱۳۷۰: ۳۰۹/۲-۳۰۸؛ هامرپورگشتال، ۱۳۶۷: ۸۶۱/۲). بدلیسی و دیگر نخبگان پناهنده به عثمانی یکی از عوامل مهم وقوع نبردهای مختلف میان عثمانیان و صفویان بودند (بابایی و خضری، ۱۴۰۰: ۲۶-۱۳).

بدین ترتیب، سلطان سلیم با تمسک به آموزه‌های مذهبی و قواعد فقه تسنن و ابزار فتوا و تکفیر، سیاست غزا در مناطق اروپایی را به جهاد و غزا در ایران علیه صفویه تغییر داد و جبهه جنگ را به سوی شرق کشاند که سال‌ها فعال بود و علمای سنی با صدور فتوا، به جنگ با صفویان جنبه تقدس دادند. جنگ چالدران (۹۲۰ق/۱۵۱۴م.) نتیجه توجه سلطان سلیم به شرق و سیاست مذهبی او در تقدس‌بخشی به چنین جنگی علیه صفویه بود. او پس از پیروزی در این جنگ با هدف سرنگونی صفویه به درخواست‌های مکرر شاه اسماعیل برای صلح که «رسل و رسایل متضمن تحف و وسایل» می‌فرستاد، پاسخ نداد؛ چرا که به گفته مورخ، این درخواست‌ها همه دروغ و از روی حيله بود. بنابر این، سلطان سلیم پس از چالدران، بار دیگر مصمم به «تسخیر ملک ایران و تدمیر ارباب غفلت و طغیان» شد (قاضی‌زاده اردبیلی، ۱۴۰۰: ۱۷). از نگاه عثمانی، شاه اسماعیل دست ستم و جسارت به خسارت نفوس و اموال مسلمانان دراز نموده و مردم ناتوان قلمرو خود را به بهانه‌های واهی و درخواست‌های زائد آزار می‌رساند؛ بنابر این مستوجب سرکوب بود (قاضی‌زاده اردبیلی، ۱۴۰۰: ۱۶).

متن نامه‌های سلطان سلیم به الوند ترکمان، محمدبیک آق‌قویونلو، شاه‌رستم حاکم لرستان، مراد آق‌قویونلو، اعیان تبریز، حاکم خيروان، قانصوه‌الغوری سلطان مصر و شام، عبیدالله خان اوزبک، حاکم گیلان، حاکم مازندران و فتح‌نامه چالدران به امرای مشرق و قبایل گرد، موجود هستند (فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۵۲۷/۱-۳۸۱؛ ایواغلی، منشآت، نسخه خطی: ۱۲۴-۱۲۳، ۱۱۸؛ نوایی، ۱۳۶۸الف: ۳۴۳-۱۵۱) و نشان می‌دهند که چگونه او سعی در شوراندن حکام مختلف علیه صفویه داشت. در همه این نامه‌ها با بهره‌گیری از آموزه‌ها و

عبارات مذهبی و نسبت‌های ناروا و زننده به شاه اسماعیل، او را در دیده همگان منفور می‌ساخت تا آنها را به مقابله بکشاند.

در قلمرو عثمانی نفرت شیعه و سنی از یکدیگر که سال‌ها در آناتولی ادامه داشت، در دوره سلطان سلیمان قانونی نیز موجب بروز حوادث خونینی شد. دده‌های قزلباش‌های موجود در آناتولی با هرگونه تحریکات و تشویق‌های داخلی و خارجی دست به قیام می‌زدند. هنگامی که دولت عثمانی سرگرم جنگ در اروپا بود، قیام‌های متعدد قزلباش‌های آناتولی به وقوع پیوست که جنبش‌های قلندر چلبی مشهور به قلندر شاه، بابا ذوالنون از علویان آناتولی، ولی خلیفه از داعیان صفوی، قدری خوجه‌بابا مشهور به صولون و پسرش شاه‌ولی (صولون اوغلی) از آن جمله‌اند و حکومت ایران از این قیام‌ها پشتیبانی می‌کرد (اوزون چارشلی، ۱۳۷۰: ۵۲۸/۲، ۳۹۸-۳۹۷). در این دوره، سیاست مذهبی دو حکومت صفویه و عثمانی بر روابط میان آنها تأثیر داشت. حکومت عثمانی، متأثر از سیاست مذهبی در برابر صفویه، ستیزه‌جویی خود را افزون بر مجادله‌های مذهبی در مکتوبات، در قالب تهاجمات مکرر نظامی سلیمان قانونی به ایران انجام داد و خسارت‌های زیادی را به بار آورد. سلطان سلیمان حتی در نامه‌ای به حاکم گیلان ضمن خوشحالی از مرگ شاه اسماعیل که «مقهور قهر الهی گشته و جان خبیث را به مالکان جهنم سپرده است»، از او خواست همانند گذشته رابطه دوستانه خود را با عثمانی حفظ کند و در آن اوقات که سلطان تصمیم گرفته بود ایران را از وجود بقایای «آن مقهور و مردود شیطانی» پاک گرداند و به آن لشکر کشد، به هر شکل ممکن در آسیب زدن به ملک و مال و نابودی «اعوان و رجال ضلالت‌مآب آن ملاحده و زنادقه کوشش تام و اهتمام تمام» نماید و با سپاه عثمانی همراهی کند (فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۵۴۱/۱-۵۴۰؛ نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۳۸۹-۳۸۷).

سلطان سلیمان در نامه‌ای تهدیدآمیز، شاه طهماسب را به لشکریان و تجهیزات نظامی خود و تصرف کشور تهدید کرد که فتحی مبین صورت خواهد داد و آیین کفر و ضلالت را سرنگون خواهد ساخت (فریدون‌بک، ۱۲۷۴ ق: ۵۴۳/۱-۵۴۱). در نامه‌ای دیگر، شاه طهماسب را دعوت به جنگ کرد و او را به کفر و ارتداد و فساد متهم کرد که دین مبین و شریعت را تبدیل کرده، به سبّ شیخین پرداخته و کفر و ضلالت پیشه ساخته است. او با تعبیر شیعه شنیه، اعلام کرد که فقهای دین و ائمه شریعت فتوای کفر و اسارت طهماسب را صادر کرده‌اند، سپس تهدید کرد که با سپاهی سهمگین و تجهیزات نظامی آتشین به ایران خواهد تاخت و خاک آن را بر باد خواهد داد. او ضمن تعبیر لشکرکشی خود به جهاد و غزا، هدفش

را احیای سنت نبوی بیان کرد (فریدون‌بک، ۱۲۷۴ق: ۱۹-۲۵/۲). شاه طهماسب در پاسخی تفصیلی به همه ادعاهای سلطان عثمانی پاسخ داد و عقاید او را تخطئه، انحرافات خلفای سه‌گانه را مطرح و با تقبیح شدید مفتی عثمانی از عقاید شیعی صفویه و سیادت خود دفاع کرد. او در شرح دلاوری خود در عملیات نظامی و نترسیدن از جنگ، شکست اوزبکان را مثال آورد که چگونه با امداد ائمه و حضرت صاحب‌الزمان به توفیق دست یافت. در پایان از سلطان سلیمان خواست که خود را در میان اهل عالم رسوا نکند، ترک تعصب و عناد کند و از شریعت نبوی و طریق مرتضوی تبعیت کند تا از شفاعت ائمه معصومین بهره‌مند شود (ایواغلی، منشآت، نسخه خطی: ۱۵۰-۱۳۶؛ نوایی، ۱۳۶۸ب: ۲۳۷-۲۰۳). این نامه بینش مذهبی صفویه را به عثمانی‌ها و علمای دینی آنها نشان می‌دهد.

اینگونه نامه‌نگاری‌های تهدیدی از سوی سلطان عثمانی به شاه طهماسب بارها تکرار شد. او در نامه‌ای به یکی از حکام ترکمان ضمن به‌کاربردن عبارات «قزلباش اوباش دین خراش و طایفه خائفه قزلباش»، هدف لشکرکشی خود به سوی خراسان را تأیید مراسم دین محمدی و نیت غزا و جهاد بیان کرد و دفع این طایفه خذلان آیین را بر همه سلاطین واجب دانست؛ از این‌رو، از وی خواست که در این سفر حضور یابد (فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۶۱۳/۱-۶۱۲). او پس از فتح بغداد (۹۴۰ق./ ۱۵۳۴م.) که با خیانت تکه‌لو میسر شد، در نامه به صاحب‌گرای خان تاتار (۹۵۸-۹۳۹ق./ ۱۵۵۱-۱۵۳۲م.) در اوایل جمادی‌الاول ۹۴۱ق./ ۱۵۳۵م. خبر این فتح را داد و هم‌ین تعبیر زننده (طایفه اوباش قزلباش کفرفاش، ضلالت معاش، ابلیس) را در باره قزلباش (نیروی صفویه) به کار برد و مقتدای آنها، شاه طهماسب را در زمره ارباب فساد و پیشوای گروه الحاد و عناد و فسادالاعتقاد خواند (فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۶/۲-۲). در نامه به پادشاه فرانسه، فتح قلعه وان و غلبه بر قزلباش را با این توصیف که «طایفه قزلباش اوباش ضلالت معاش» که عاملان فساد و فتنه‌ها و گردن‌کشان راه‌های فرایض و سنن هستند و رفض و الحاد را در قالب مذهب شیعه شنیه شایع کرده‌اند، خبر داد و شاه طهماسب را تحقیر کرد که در برابر او فرار کرده است (فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۶۰۶/۱-۶۰۵). او در یکی دیگر از نامه‌های خود، شاه طهماسب را سرزنش کرد که وارد جنگ رودررو نمی‌شود. او قصد خود را از لشکرکشی، رفاه حال مسلمانان و اجرای شرایع اسلام اعلام کرد و گفت مناطق وسیعی در اختیار دارد و نیازی به چند خرابه ویرانه عجم که نشیمن بومان و زاغان است، ندارد (ایواغلی، منشآت، نسخه خطی: ۱۵۱-۱۵۰؛ نوایی، ۱۳۶۸ب: ۲۷۶-۲۷۳). شاه طهماسب پاسخ او را مؤدبانه با ذکر القاب والا و بسیار داد و

خواهان برقراری صلح و سازش برای رفاه حال مردم و امنیت آنان شد (ایواغلی، منشآت، نسخه خطی: ۱۵۹-۱۵۶؛ نوایی، ۱۳۶۸ ب: ۲۸۳-۲۷۷).

سلطان سلیمان در عملیات نظامی خود، از مخالفان سیاسی فراری شاه طهماسب نظیر القاص میرزا برادر شاه و اولامه سلطان تکه‌لو استفاده کرد و با راهنمایی آنها، قصد تصرف کشور و براندازی شاه صفوی را داشت. او پس از آنکه چندین سال با شاه طهماسب به جنگ و جدال پرداخت و نتوانست کاری از پیش ببرد، با ارسال مکاتیب و فرستادگان در باب صلح از جانب دربار یکدیگر، با شاه صفوی مصالحه کرد (منشی، ۱۳۷۷: ۱۸۹/۱-۱۸۸) که به صلح آماسیه (۹۶۲ ق. / ۱۵۵۵ م.) مشهور شد. در دوران حُسن مناسبات، ادبیات نامه‌ها تغییر کرد و با عبارات مؤدبانه، یکدیگر را خطاب می‌کردند. حتی شاه طهماسب در برخی نامه‌های خود از سلطان سلیمان با القاب بسیار برجسته‌ای مانند سلطان‌البرین و خاقان‌البحرین، خادم الحرمین‌الشریفین، مرجع اعظام‌السلطین، سلطان‌السلطنه، مفخر‌الخلافة و الشوکه و ده‌ها صفت بلندمرتبه دیگر یاد کرد و گفت رعایت حال مسلمانان و امنیت و آسایش آنان را بر جنگ و دشمنی میان مسلمانان ترجیح می‌دهد. درخواست دیگر پادشاه صفوی، آزادی و امنیت مسافرت زائران ایرانی برای سفر حج و زیارت بقاع متبرکه در عراق بود که به سبب ستیزه‌ها و جنگ‌ها متوقف شده بودند. او خواهان تسهیل شرایط برای انجام این مسافرت‌ها شد و همچنین درخواست کرد که شرایط فراهم شود تا بتواند در رسیدگی به بقاع متبرکه، دادن نذورات و هدایا، انجام تعمیرات لازم و مطلا ساختن گنبد‌های بقاع و تولید نهر آب نجف اشرف خدمات لازم را انجام دهد (ایواغلی، منشآت، نسخه خطی: ۲۵۷-۲۵۳، ۱۸۷-۱۸۵، ۱۵۹-۱۵۶؛ فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۶۲۳/۱-۶۲۱؛ نوایی، ۱۳۶۸ ب: ۲۷۷-۲۸۳، ۲۸۸-۲۹۷).

شاه طهماسب در ۹۷۵ ق. / ۱۵۶۷ م. برای تعزیت درگذشت سلطان سلیمان و جلوس سلطان سلیم دوم به سلطنت، شاه‌قلی خان، حاکم ایروان و نخجوان را به‌عنوان سفیر در رأس هیئت باشکوهی با نامه و هدایای مفصل همراه هزار غلام و خدمه به دربار عثمانی فرستاد. سلطان عثمانی با دریافت خبر، به بیگلربیگی سرحد دستور داد که با عزت و احترام از هیئت ایران استقبال کند و آنها را به ادرنه که سلطان و ارکان دولت در آنجا مستقر شده بودند، راهنمایی کند. سفیر با سلطان، وزیراعظم محمد پاشا و بزرگان عثمانی دیدار و نامه و هدایای شاه طهماسب را تقدیم کرد. عثمانی‌ها از این هیئت به‌خوبی پذیرایی کردند و در بازگشت مشمول هدایای سلطان قرار گرفتند (سلانکی، ۱۳۸۹: ۱۷۷-۱۷۱). با وجود این، مورخ عثمانی که شاهد حضور این سفارت بود، عقیده خود را در باره طایفه قزلباش به زبان

آورد، آنها را نیکی‌ندان، فضول، بی‌انصاف، کفران‌النعمه و بدبخت خواند و همه احوال و افعالشان را مثل مذهبشان دانست و دعا کرد که حق تعالی وجود ناپاک آنها را از صحیفه عالم به شمشیر اهل اسلام پاک گرداند و آن دیارها را از دستشان بگیرد و ساکن اهل اسلام نماید. او از خداوند خواست که این توفیق نصیب آل عثمان شود که آن ممالک را با اهل سنت و جماعت پُر کند (همان: ۱۷۷).

سلطان سلیم دوم همانند سلطان سلیمان به پیمان صلح آماسیه وفادار ماند؛ بنابر این، مجادله مذهبی و جنگی میان دو حکومت رخ نداد؛ اما وی سنی متعصبی بود و اعمال شیعیان صفوی را در قلمرو عثمانی زیر نظر داشت و اجازه دخالت در امور مذهبی و بقاع متبرکه قلمرو عثمانی را به صفویان نمی‌داد و هرگونه عملی از جانب ایران را پاسخ می‌داد. وقتی باخبر شد که در ۹۷۵ق. / ۱۵۶۷م. از طرف شاه طهماسب صفوی میان فقرای عثمانی پول تقسیم می‌شود، او با این دلیل که اهل سنت و جماعت به صدقه شاه تمایلی ندارد، خواست که پخش‌کننده پول دستگیر و تنبیه شود و به او تأکید کنند که اگر قصد دارند صدقه بدهند، میان فقرای مملکت خود توزیع کنند. کاری مغایر امر سلطان انجام ندهند و در این باره اقدامی نکنند (رفیق، ۱۳۷۲: ۹۴).

پس از فوت سلطان سلیم دوم، شاه طهماسب تعزیت‌نامه‌ای به پسرش سلطان مراد سوم فرستاد و او را دلداری داد (ایواغلی، منشآت، نسخه خطی: ۱۹۱-۱۹۵). در نسخه دیگری از این تعزیت‌نامه از سلطان مراد با عبارات الغازی فی سبیل‌الله، المجاهد فی ظل‌الله و القاب دیگری مشابه القاب سلطان سلیمان یاد کرده و در انتها، خواهان تداوم صلح و دوستی میان دو کشور شده است (نوایی، ۱۳۶۸ب: ۴۸۱-۴۷۲).

سلطان مراد سوم عثمانی پس از مرگ شاه طهماسب (۹۸۴ق. / ۱۵۷۶م.) با بهره‌جستن از حوادث داخلی ایران و با نادیده گرفتن عهدنامه صلح آماسیه میان دو کشور، در ۹۸۶ق. / ۱۵۷۸م. ضمن نامه‌ای سراسر توهین به پادشاه ایران، محمد خدابنده (فریدون‌بگ، ۱۲۷۴ق.:: ۲۸۶/۲-۲۸۳؛ نوایی، ۱۳۶۷: ۷۴/۱-۶۴)، تصمیم به تسخیر شروان و آذربایجان گرفت. نامه‌های عاجزانه سلطان محمد خدابنده به سلطان عثمانی برای انصراف او از جنگ و رعایت صلح میان دو کشور بی‌نتیجه ماند (ایواغلی، منشآت، نسخه خطی: ۲۶۰-۲۷۳). سلطان مراد پیش از اقدام عملی به لشکرکشی به ایران و ورود به قفقاز، اقداماتی را به کار بست تا زمینه‌های لازم را برای تأمین اهدافش فراهم سازد. سلطان عثمانی از انگاره‌های مذهبی و روانی تا همراه‌سازی نیروهای مخالف صفویه و برنامه‌ریزی‌های نظامی به‌نحو مطلوب بهره

گرفت. او در سیاست نظامی و لشکرکشی خود، به تحریک کردهای مرزی ایران علیه صفویه پرداخت و رسماً فرمان داد امرای کُرد به غارت آذربایجان اقدام کنند (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲۵۶/۲). همچنین در نامه‌ای با تحریک احساسات مذهبی محمدگرای خان تاتار (۹۹۲-۹۸۵ق./۱۵۸۴-۱۵۷۷م.)، از او خواست که با سپاه عثمانی همراهی کند و «در رهایی کشور عجم از دست رافضیان بدآیین سعی نماید و اهل سنت و جماعت را از اطاعت و متابعت آنان خلاص» کند (فریدون‌بگ، ۱۲۷۴ق.: ۱۲۳/۲-۱۲۶؛ نوایی، ۱۳۶۷: ۸۵/۱-۷۷). سپس در نامه دیگری به وی بر ضرورت اتحاد نیروها و مبارزه با قزلباش تأکید کرد (فریدون‌بگ، ۱۲۷۴ق.: ۱۲۲/۲؛ نوایی، ۱۳۶۷: ۹۳/۱-۹۱).

سلطان مراد سوم مراقب اعمال شیعیان صفوی در قلمرو خود نیز بود؛ به‌همین دلیل در مقابل هر خبری که از آنها می‌شنید، برخورد شدیدی داشت. در ۹۸۶ق./۱۵۷۸م. در توابع ایالت ملطیه طوایفی بودند که از شاه اسماعیل پیروی می‌کردند. آنها برای شاه صفوی نذر و صدقه می‌فرستادند. مقرر شد که اگر رفض و ارسال صدقه از هر فردی پیدا شد، دستگیرش کنند تا به دست قاضی آن منطقه، تفتیش و در صورت تأیید، سیاست شود (رفیق، ۱۳۷۲: ۱۱۱).

پس از این اقدامات، سلطان مراد سوم طی فرمانی خطاب به لشکریان عثمانی و فرمانده آنان عثمان پاشا، رسماً دستور حمله به ایران را تحت عنوان «جهاد» صادر و اعلام کرد که اینک شکست «کفار خاکسار شرعاً واجب و فریضه گردیده است» (فریدون‌بگ، ۱۲۷۴ق.: ۲۰۸/۲؛ نوایی، ۱۳۶۷: ۹۰/۱-۸۶). برای زدودن هر نوع شبهه در جنگ با صفویه، فتوای شیخ‌الاسلام شمس‌الدین احمد قاضی‌زاده افندی در اختیار مصطفی پاشا قرار گرفت که در آن قتل قزلباشان شرعاً حلال اعلام شده بود و آنها به‌سبب عاصی شدن بر سلطان عثمانی کافر تلقی شده بودند؛ از این‌رو، مال و املاکشان به سربازانی که آنان را می‌کشتند حلال اعلام شد و اگر کسی را قزلباشان می‌کشتند، شهید به‌شمار می‌آمد (پجوی، ۱۲۸۳ق.: ۳۸/۱-۳۶؛ Kirzioglu, 1976: 280-281؛ ابوبکر، ۱۳۸۷: مقدمه/۳۵). عبارات تند مذهبی در باره صفویه و قزلباشان در مکتوبات سلطان عثمانی در این دوره بسیار مطرح شده و بر اختلاف مذهبی دو کشور به‌عنوان عاملی برای لشکرکشی تأکید شده است. برای نمونه می‌توان به متن نامه سلطان مراد سوم به شاه محمد خدابنده که از آن یاد شد، مراجعه کرد.

### تأثیر سیاست مذهبی بر روابط صفویان و اوزبکان

ظهور دولتی شیعی در ایران، حساسیت اوزبکان شیعی، همسایه دیگر در شرق ایران را نیز برانگیخت و مشاجرات لفظی در نامه‌نگاری‌ها و تهاجم‌ها و درگیری‌های بعدی را به‌دنبال



داشت. اوزبکان همگی مذهب سنی حنفی داشتند و در اعتقادات خود متعصب بودند (شیروانی، [بی‌تا]: ۷۲). فرمانروای اوزبکان، محمد خان شیبانی معروف به شیبک خان (۹۱۶-۹۰۶ ق. / ۱۵۱۰-۱۵۰۰ م.) نیز «در تسنن بسیار متعصب بود و در قلمرو حکومت خود به شکنجه و آزار شیعیان می‌پرداخت» (ثابتیان، ۱۳۴۳: ۱۰۳). شیبانیان آمادگی لازم را برای ورود به مناقشات مذهبی داشتند. رویکرد تبلیغی صفویان در جهت اشاعه تشیع در خراسان و افراط برخی از مریدان شاه اسماعیل در این زمینه، دامنهٔ اختلافات مذهبی را با شیبانیان افزون ساخت. شعرهای آغازین صفویان در لعن خلفا نیز دستاویز محکمی را فراروی اوزبکان قرارداد تا با جدیت بیشتری علیه شیعیان فتوا صادر کنند؛ بنابر این، اوزبکان تاخت‌وتاز به خراسان را که بیشتر با غارتگری و زیاده‌خواهی همراه بود، در پوشش جهاد علیه بدعت و رفض قرار دادند و با همین شیوه هرگونه رفتاری را علیه شیعیان مباح شمردند. از سوی دیگر، تحریکاتی که برخی علمای ماوراءالنهر علیه مذهب صفویان به راه انداخته بودند، زمینه هرگونه مماشات را منتفی ساخته بود (متولی و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۵۴-۱۵۳).

شاه اسماعیل چون با تهاجمات اوزبکان به خراسان مواجه شد، در آغاز کوشید با اعزام فرستاده و تحف و هدایای نفیس برای محمد خان شیبانی، او را به رابطه دوستی دعوت کند، پیش از آنکه میان طرفین دشمنی شکل بگیرد. اما خان اوزبک پاسخ گستاخانه‌ای داد که بهتر است هرکس به پیشه پدری خویش برود و با ارسال عصا و کشکول به تحقیر پادشاه صفوی پرداخت (دوغلان، ۱۳۸۳: ۳۶۳). او «پیوسته به جانب سردفتر اباطیل»، شاه اسماعیل، ایلچی می‌فرستاد و پیغام می‌داد که یکی از این دو کار را اختیار کند؛ یا به‌شیوه آبا و اجداد خود طریقه اهل سنت و جماعت را پیش گیرد یا آماده جنگ و جدال باشد (منشی، ۱۳۸۰: ۸۷). شاه اسماعیل در نامه خود توسط شیخ‌زاده برای شیبک خان، با اشاره به روایت لکل أناس دوله، دولت خود را برآمده از خاندان نبوت و ولایت خواند و هدف خویش را اشاعه احکام شیعه و احیای آثار این فرقه ناجیه اعلام می‌کند که تاکنون به‌سبب ستمگران و مخالفان در خفا بود. او تلاش کرد با توسل به آیات و روایات، خان اوزبک را از آزار شیعیان بازدارد و حتی او را به پذیرش تشیع وادارد یا با مدارا او را ناگزیر از تسلیم سازد. (ایواغلی، منشآت، نسخه خطی: ۱۳۳-۱۳۰؛ ثابتیان، ۱۳۴۳: ۹۸-۹۳). شیبک خان در نامه‌ای به شاه اسماعیل گوشزد کرد که شایع کردن مذهب تشیع توسط وی غیر از هوای نفسانی و سواس شیطانی هیچ حاصلی ندارد؛ بنابر این از شاه اسماعیل خواست که ترک این آیین کند و در مسیر عصیان گام نهد، بلکه طریق اهل سنت و جماعت را بگیرد که جز این راه نیست و از

صراط مستقیم شریعت پای اطاعت بیرون نهد. او هشدار داد «در این فعل قبیح و عمل شنیع» که می‌پندارد در آن خیری است، آتش شری شعله‌ور است که اجزای وجود بی‌وجود او را خواهد سوخت. سپس او را نصیحت کرد که به سخن مخالفان عمل نکند، از راه راست که جاده مستقیم شرع است با ترفندهای ابلیس منحرف نگردد، در غیر این صورت، زمین عراق (عجم) را پُر از جنود بی‌شمار خواهد کرد و به ضرب شمشیر، حصار اصفهان را هر چند برج و بارو به اوج افلاک رسانیده باشد، با خاک یکسان خواهد کرد و چنان گوشمالی به مردم ایران دهد که تا صور قیامت از یادشان نرود (راقم سمرقندی، ۱۳۸۰: ۹۲).

شیبک خان در نامه‌ای دیگر، اسماعیل را داروغه خطاب کرد و گفت با طلوع آفتاب قدرت او، ستاره بخت اسماعیل رو به افول است و چون قصد زیارت مکه معظمه را دارد، سیورسات و پیشکش فراهم سازد، سکه به القاب همایون او در ضرابخانه ضرب کند، در مساجد، هر جمعه القاب جهانگیری او در خطبه خوانده شود و خود نیز به دربار خان اوزبک برود. در صورت سرپیچی از این حکم، او را به حمله سرداران خود که اسامی آنها را برشمرد، تهدید کرد (الحسینی، ۱۳۷۹: ۴۰-۳۹؛ ایواغلی، منشآت، نسخه خطی: ۱۲۹-۱۲۸).

شاه اسماعیل پس از پیروزی بر علاءالدوله ذوالقدر در مسیر بازگشت نامه خان اوزبک را دریافت کرد که از تصرف هرات و تصمیم خود برای آمدن به سوی عراق عجم و آذربایجان سخن گفته بود. او در پاسخ، ضمن شرح شکست امیر ذوالقدر برای شیبک خان، به وی اطلاع داد که به‌زودی به طواف آستانه امام رضا(ع) به مشهد خواهد رفت و آنچه خواست خداست واقع خواهد شد (ایواغلی، منشآت، نسخه خطی: ۱۳۰-۱۲۹).

عالمان و بزرگان سنی نیز آتش این مجادلات مذهبی و درگیری‌های نظامی را تندتر می‌کردند. میر سید شریف سمرقندی، مذهب شیعه را مذموم و باطل خواند (راقم سمرقندی، ۱۳۸۰: ۸۲). مولانا شهیدی از فضایی عصر و از ظرفا، ماده تاریخ برآمدن شاه اسماعیل را در ۹۰۶، «مذهب ناحق» گفت (راقم سمرقندی، ۱۳۸۰: ۸۲). با غلبه مذهبی تشیع در ایران صفوی، فضل‌الله خنجی، قزل‌برک (قزلباشان) را کفار بیگانه خواند و در تحریک شیبک خان اوزبک به جنگ با شاه اسماعیل، این جنگ را غزا و ایران را ملک موروثی<sup>۱</sup> خان اوزبک خواند و گفت قزلباشان بر این ملک و بر بلاد اسلام مستولی شده‌اند و حرمت پیامبر را روا

۱. شیبک خان چون خود را از اولاد چنگیز خان می‌خواند و در دوره مغولان و ایلخانان ایران در قلمرو آنان بود، این سرزمین را از ناحیه چنگیز خان ملک موروثی خود می‌دانست که فرزند ذکور بود نه صفویه که از ناحیه مادر به پادشاهی (اوزون حسن) مربوط می‌شوند و وارث به شمار نمی‌آیند (ر.ک. نامه شیبک خان به شاه اسماعیل در: الحسینی، ۱۳۷۹: ۳۹؛ ایواغلی، منشآت، نسخه خطی: ۱۲۸؛ نوایی، ۱۳۶۸الف: ۸؛ دوغلات، ۱۳۸۳: ۳۶۳).

نمی‌دارند و اموری از آنها صادر می‌شود که لازم است خان به جهاد با آنان بپردازد (خنجی، ۱۳۴۱: ۵۷). او فتوا داد که «طایفه کلاه‌سرخ بدتر از کفار افرنجند» و جهاد با قزلباشان، فتح آنان و کشتن مردمی که با آنان هستند از غذا با کفار فرنگ بسیار برتر است (خنجی، ۱۳۴۱: ۴۴-۴۵). او با این اتهام‌ها که «این طایفه منحوس» اساس سنت و جماعت را ویران ساخته و بنیاد کفر و عدوان را با نشر آراء و عقاید باطله راسخ گردانیده‌اند، مردم را به جهاد علیه قزلباشان فراخواند تا با جان و مال از شیبک خان حمایت کنند و اعلام کرد هرکس از این جهاد تخلف ورزد، از اسلام بی‌بهره باشد (خنجی، ۱۳۴۱: ۱۰۷-۱۰۵). او با اینکه با استناد به گفته‌های ابوحنیفه و شافعی از فقها و پیشوایان اهل سنت، ایران، یعنی بلاد خراسان، عراقین، آذربایجان و جمیع ممالکی که در تصرف صفویه بود را دارالاسلام می‌دانست و آن را از شمول دارالحرب خارج و ریختن خون و تجاوز به نوامیس و اموال مردم آن و اسارت و غارت آنها را حرام می‌خواند، قزلباشان را از مردم ایران تفکیک کرد و گفت: «با طایفه طاغیه طاقیه سرخ قتال باید کرد، بنابر آنکه ایشان به سجده صنم و به سب شیخین مرتد شده‌اند» (خنجی، ۱۳۶۲: ۳۹۸). ضدیت خنجی با صفویه و قزلباش در آثار و رفتارش کاملاً آشکار بود. شیعه‌ستیزی او نیز چنان بود که محمد خان شیبانی او را دائم به واسطه عداوت اهل بیت طعنه می‌زد (روملو، ۱۳۸۴: ۱۱۲۰/۲). او پیش‌تر در رد شیعه کتاب *ابطال نهج‌الباطل* را در ۱۵۰۳ ق. / ۱۹۰۹ م. نوشت که ردیه‌ای است بر *کشف‌الحق و نهج‌الصدق* علامه حلی و بعدها قاضی نورالله شوشتری، کتاب *احقاق‌الحق* را در رد بر اثر خنجی نوشت (خنجی، ۱۳۶۲: مقدمه ۱۰-۱۲؛ مزاولی، ۱۳۶۳: ۸۶-۸۰؛ جعفریان، ۱۳۷۹: ۷۳). اگرچه خنجی در شرح صلوات چهارده معصوم کتاب *وسيله الخادم الی المخدوم* را نوشته است (خنجی، ۱۳۷۵). همچنین همراه محمد خان شیبان در مشهد به زیارت بارگاه امام رضا(ع) رفته و در فضیلت زیارت آن حضرت سخن گفته و شعری نیز در منقبت ایشان سروده است (خنجی، ۱۳۴۱: ۳۳۸-۳۳۶). حتی شیبک خان نیز آن بارگاه را زیارت کرده و شعری به ترکی در مدح آن حضرت گفته است (خنجی، ۱۳۴۱: ۳۴۱-۳۳۹).

سرانجام در آغاز ۹۱۶ ق. / ۱۵۱۰ م. شاه اسماعیل، در جنگ مرو شیبک خان را شکست داد و کشت. به دستور شاه اسماعیل، سر او را از بدن جدا کردند، پوستش را کردند، آن را پر از گاه کردند و برای سلطان بایزید دوم سلطان عثمانی فرستادند. اسماعیل، استخوان سر شیبک خان را نیز با طلا زینت داد، جامی ساخت، در آن شراب ریخت و در مجلس شاهی به گردش درآورد. در این جنگ تمامی امرا، رؤسا و اعیان اوزبکان و حدود ده هزار نفر از

لشکریان شییک خان کشته شدند. شاه اسماعیل اموال او را در مرو که سال‌ها اندوخته بود، بین امرا و غازیان قزلباش تقسیم کرد (روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۵۴/۲-۱۰۵۳).<sup>۱</sup> دست راست شییک خان را نیز برای آقارستم روزافزون (۹۱۶-۸۹۷ق. / ۱۵۱۰-۱۴۹۱م.) حاکم مازندران فرستاد که با رد درخواست اسماعیل برای پیوستن به وی گفته بود دست من و دامان شییک خان. آقارستم از ترس چند روز بعد درگذشت (روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۵۶/۲؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۵۲۰/۴؛ امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۶۵؛ گیلانی، ۱۳۵۲: ۶۱).<sup>۲</sup> دست دیگرش را برای ظهیرالدین محمد بایر (۸۸۸-۹۳۷ق. / ۱۵۳۰-۱۴۸۳م.) فرستاد و گفت اگر شییک خان دست تو را از سمرقند کوتاه کرد ما به لطف واجب‌العطایا دست او را از دنیا کوتاه کردیم و جهت تو فرستادیم (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۳۸۱).

شاه اسماعیل پس از ورود به هرات، برخی از عالمان سنی شهر از جمله مولانا سیف‌الدین احمد بن یحیی بن سعد تفتازانی را به دلیل سنی بودنش کشت (روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۵۷/۲؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۲۴۷؛ قمی، ۱۳۸۳: ۱۱۳/۱). تفتازانی در عهد سلطان حسین میرزا بایقرا (۹۱۱-۸۷۳ق. / ۱۵۰۶-۱۴۶۹م.)، شیخ‌الاسلام هرات و عهده‌دار امور شرعی کل ممالک خراسان بود. در علم تفسیر، حدیث و فقه شهره عصر خود بود و در سایر علوم عقلی و نقلی از بیشتر علمای زمان برتر بود. او به امانت، دین‌داری و پرهیزکاری معروف بود (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۴۹/۴؛ روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۵۷/۲-۱۰۵۶). او که ملقب به سیف‌المله و الدین بود (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۰۹/۴، ۵۱۴)، دارای رسائل متعددی (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۴۹/۴) از جمله رساله الصید بود (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۶۸۷/۴) و عالمان برجسته بسیاری مانند مولا صدرالدین محمد، امیر غیاث‌الدین محمد، مولا عبدالعلی بیرجندی، غیاث‌الدین خواندمیر، از شاگردان او بوده‌اند (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۶۸۳/۴، ۶۱۵، ۵۸۲، ۳۵۷). به واسطه شهرت و اعتبار دینی، گاه از سوی سلطان حسین بایقرا به مأموریت صلح میان میرزایان تیموری می‌رفت (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۲۳۷/۴). او در واقعه آمدن محمد خان شیبانی به خراسان، در جلسه مشورتی سلطان بدیع‌الزمان میرزا تیموری (۹۱۱-۹۱۳ق. / ۱۵۰۷-

<sup>۱</sup> به نوشته مورخ اوزبکان «...اهل ضلال غلبه کرده، خان را با جمعی فراوان به درجه شهادت رسانیدند. فضلا استیلای قزلباش را «کلاه‌سرخ» تاریخ کردند. شاه اسماعیل به مرو درآمد، رعایا را قتل‌عام کرد و برج و باره قلعه را ویران ساخت» (منشی، ۱۳۸۰: ۸۸).

<sup>۲</sup> به روایتی، روزافزون گفت «ما را قدرت آن نیست که با خان ترکستان و خان خاقان جنگ کنیم، دست من است و دامن شاه‌بیک خان و با پادشاه ایران هیچ آشنایی نداریم» (عالم‌آرای شاه اسماعیل، ۱۳۸۴: ۳۳۷۵؛ جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۳۸۶). فرستاده به آقارستم گفت دست تو به دامن او نرسید او حالا دست به دامان تو زد (منشی، ۱۳۷۷: ۶۵/۱).

تأثیر سیاست مذهبی بر روابط هم‌گرایانه عثمانی - اوزبک علیه صفویه در ... □ ۴۵

۱۵۰۶ م.) حضور داشت و نظرش بر اطاعت از خان اوزبک بود (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴/۳۷۶). تفتازانی همراه با بسیاری از سادات، علما و اعیان شهر برای استقبال از آمدن شاه اسماعیل حضور پیدا کرده بود (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴/۵۱۴). به روایتی، چون در مجلس شاه زبان به طعن و لعن مخالفان نگشود و از پذیرش شیعه خودداری کرد و هر چند که تکلیف کردند فایده نداد، شعله حیاتش را به تیغ آبدار فرونشاندند تا عبرت دیگران شود (الحسینی، ۱۳۷۹: ۵۵؛ دوغلات، ۱۳۸۳: ۳۶۷). به گزارش دوغلات، در پاسخ اصرار شاه اسماعیل برای شیعه شدن تفتازانی، او خواستار مناظره با علمای شیعی شده که اگر سخن ایشان بر وی مرجح گردد او و سنیان به مذهب آنان درآیند و اگر برتری مذهب خویش را اثبات کرد، «شاه اسماعیل از مذهب مخرب خود دست کشیده و دین مستقیم» او را بپذیرد. ظاهراً علمای همراه شاه، این موضوع را بی‌فایده دیدند (دوغلات، ۱۳۸۳: ۳۶۷). از سوی، خاتم‌المجتهدین شیخ علی بن عبدالعالی هنگامی که وارد هرات شد، به قتل تفتازانی اعتراض کرد و از مرگ او متأسف بود؛ زیرا معتقد بود که می‌توانست به حجت و براهین عقلی و نقلی، او را از مذهب اهل سنت روی گردان کند و از الزام او، کل ماوراءالنهر و خراسان به مذهب امامیه اثنی‌عشری درمی‌آمدند (جنابدی، ۱۳۷۸: ۲۴۷). این سخن حکایت از نفوذ و حوزه تأثیر تفتازانی در آن بلاد دارد.

آنگونه که ابراهیم امینی که خود در هرات بود گزارش کرده است، بین تفتازانی و سید شریف‌الدین جرجانی که منصب دیوان صدارت اعلی شاه را داشت، گفت‌وگویی صورت گرفت و جرجانی سخنان او را در مخالفت مذهب شیعه قلمداد کرد و پنداشت که با وجود تفتازانی، ترویج تشیع در خراسان ممکن نیست؛ از این رو، حکم به زندانی شدن تفتازانی به‌همراه امیر اختیارالدین از فضلا و قاضی حنفی که مردی متمول و دارای نفرت بسیار بود، داده شد. پس از چند روز تفتازانی از این جهان رخت بریست و امیر اختیارالدین مشمول مصادره اموال شد (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۶۰-۳۵۹). به احتمال جرجانی گزارش او را به شاه اسماعیل داد و «فرمان شاه به مؤاخذه و مصادره او صدور یافت و به تقدیر پادشاه کشته شد» (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴/۳۴۹).

پیش از آن، قلی‌جان بیگ مأمور اعزامی شاه، حافظ زین‌الدین زیارتگاهی خطیب را به قتل رسانده و جسدش را تبرائیان به آتش کشیده بودند؛ زیرا هنگام قرائت فتح‌نامه پیروزی شاه اسماعیل بر شیبک خان در مسجد جامع ملکان هرات، لعن صحابه را که در فتح‌نامه بود، جا گذاشت (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۴۹؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۱۹۸-۱۹۷؛ جنابدی،

۱۳۷۸: ۲۴۴؛ *عالم‌آرای شاه اسماعیل*، ۱۳۸۴: ۴۰۰-۳۹۷) و با وجود هشدار «غازیانی که پای منبر بودند، لب به طعن مخالفان شاه مردان نگشود. بنابراین مؤاخذه شد» (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۵۱۵/۴). به روایتی شاه اسماعیل خود در هرات حکم کرد که بزرگان هرات در مسجد جمع شوند و خطبه خوانند و در اثنای خطبه لعن خلفا و عایشه کنند. وقتی حافظ زین‌الدین بر منبر رفت، گفت چندین سال خطبه به شیوه سنت و جماعت خوانده‌ام، اگر آغاز حیات بود به چنین کفری (لعن صحابه) تن نمی‌دادم، اکنون که در سن پیری هستم. سپس نام اصحاب را به تعظیم و تکریم بر عادت گذشته خواند که موجب خشم قزلباش شد (دوغلان، ۱۳۸۳: ۳۶۶).

شاه اسماعیل دستور داد که شعائر شیعی در هرات و خراسان جاری شود. در روز جمعه در مسجد جامع هرات امیر جمال‌الدین عطاءالله خطبه نماز را به ذکر مناقب و مفاخر ائمه اثنی‌عشری و اسامی و القاب آنها خواند و امیر صدرالدین ابراهیم امینی فرامین شاه را بر منبر برای مردم قرائت کرد (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۵۱۵/۴؛ امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۵۱).

شاه اسماعیل پس از این پیروزی، برای اظهار رابطه دوستی با ممالیک مصر، فرستاده‌ای همراه با نامه نزد سلطان قانصوه‌الغوری اعزام کرد و از پیروزی خود بر خان اوزبک و ضرورت نابودی او خبر داد؛ چرا که از دید شاه صفوی، شیبیک خان شعبه‌ای از درخت کفر چنگیزخانی بود که در ماوراءالنهر و خراسان سلطه پیدا کرد و باد نخوت و غرور در دماغ او راه یافت و به غارت و خسارت در قلمرو صفوی می‌پرداخت (ایواغلی، منشآت، نسخه خطی: ۱۳۵-۱۳۴؛ نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۹۶-۹۳). تلاش شاه اسماعیل در دوستی با سلطان مصر برای جلوگیری از اتحاد عثمانی و مصر علیه خود بود؛ زیرا از تلاش سلطان بایزید برای همراه ساختن سلطان مصر با عثمانی آگاهی پیدا کرده بود.

دیگر فرمانروای معروف اوزبک، عبیدالله خان بن محمود سلطان (۹۴۶-۹۴۰ ق. / ۱۵۳۹-۱۵۳۴ م.) نیز به پیروی از مذهب سنت مشهور بود (روملو، ۱۳۸۴: ۱۲۷۰/۳) و روش شیبیک خان را ادامه داد. از نگاه مورخان سنی، عبیدالله خان «همواره جهت اعلاء اعلام دین محمدی و ترویج علوم شرعی مشغول بود. وی پیوسته به تقویت مسلمانان پرداخت و به سامان‌دهی سنت سنیه نبوی مشغول بود» (منشی، ۱۳۸۰: ۸۹-۸۸). «پادشاهی بود مسلمان، متدین، متقی و پرهیزگار، همه امور دین و ملت و ملک و دولت و سپاهی و رعیت را به قانون شرع به فیصل رسانیدی و به یک سر مویی تجاوز از شرع راضی نبودی» (دوغلان، ۱۳۸۳: ۴۱۳). او در ۹۱۸ ق. / ۱۵۱۲ م. هنگام لشکرکشی به ماوراءالنهر جهت رویارویی با ظهیرالدین محمد بابر تیموری که تحت حمایت صفویه بود، با خود عهد کرد که اگر به پیروزی دست یابد، «در

جمیع مهمات دولت و در کل امور سلطنت، از احکام شریعت تجاوز ننماید و تمام کارها را بر وجه شرع و فتوی اجرا کند» (راقم سمرقندی، ۱۳۸۰: ۹۵). جالب اینکه خنجی در شعری که در تاریخ این فتح سروده، ضمن ستایش عبید خان و طلب یاری پیوسته او از خداوند، علت شکست بابر را روی گردانی از تسنن و همراه شدن با صفویه دانست. اقبال داشت بابر تا بود ز اهل سنت/ چون یار رافضی شد افتاد در تدابّر (راقم سمرقندی، ۱۳۸۰: ۹۷). خنجی که در دربار عبیدالله خان در بخارا به سر می‌برد، در باب دهم کتاب *سلوک الملوک* مبحثی درباره قتال با اهل بغی مطرح کرد (خنجی، ۱۳۶۲: ۳۹۱-۳۸۵) و نظر داد که بر امام عادل، مقاتله با اهل بغی واجب است (خنجی، ۱۳۶۲: ۳۸۹). با توجه به نسبت‌هایی که خنجی به شاه اسماعیل و قزلباشان می‌داد و آنها را متهم به کفر و خروج از اسلام می‌کرد، این فتوا بر ضرورت مقاتله فرمانروای اوزبک با صفویه صادق است و از پشتوانه فقه سنی برخوردار بود. خنجی در پایان این کتاب از خداوند درخواست دارد همان‌گونه که فتح مکه را فارق میان اهل کفر و اسلام گردانید، فتح راه‌های مکه را از خراسان و عراق «که آلوده به قاذورات کفر و بدعت ارباب رفض و الحاد و شقاق گشته، بر سلطان و امام مؤید صالح آسان گرداند» (خنجی، ۱۳۶۲: ۴۶۰). عبیدالله خان که سعی داشت خود را پادشاهی متدین و معتقد به مذهب تسنن و ملتزم به شرع و فتوا نشان دهد، با مشروعیت‌پذیری از علمایی چون خنجی، ستیزه‌جویی با صفویه را در کشمکشی طولانی تداوم بخشید و بر تصرف خراسان متمرکز شد. او تا زمان مرگ در ۹۴۶ق. / ۱۵۴۰م. به‌تنهایی شش بار با ایران جنگید (روملو، ۱۳۸۴: ۱۱۸۵/۲-۱۱۵۱، ۱۲۰۹/۳-۱۲۰۶، ۱۲۴۴-۱۲۳۷، ۱۲۷۱) و جز ویرانی و نابودی برای این سرزمین، چیزی به ارمغان نیاورد (روملو، ۱۳۸۴: ۱۱۸۶/۲، ۱۱۸۷).

عبیدالله خان که پس از قتل شیبک خان، داعیه تسخیر خراسان را داشت، در ۹۲۷ق. / ۱۵۲۱م. با سی هزار سوار از آب آمویه (جیحون) گذشت، به خراسان آمد و متوجه هرات شد و بی‌نتیجه به بخارا بازگشت (روملو، ۱۳۸۴: ۱۱۱۶/۲). این تهاجم در ۹۳۰ق. / ۱۵۲۴م. در آغاز پادشاهی طهماسب تکرار شد که در تصرف هرات ناموفق بود (روملو، ۱۳۸۴: ۱۱۴۰/۲-۱۱۳۸). تعصب مذهبی و شیعی‌ستیزی عبیدالله خان در این جنگ‌ها چنان بود که وقتی در ۹۳۵ق. / ۱۵۲۹م. با لشکری گران به خراسان آمد، چهل نفر از علمای ماوراءالنهر را همراه آورده بود که در روز جنگ دعا کنند که به‌واسطه دعای ایشان بر سپاه قزلباش غالب آید. از قضا همه اینها در جنگ جام کشته شدند و خود عبیدالله زخم خورد و ناچار به فرار شد (روملو، ۱۳۸۴: ۱۱۷۹/۲). در ۹۴۲ق. / ۱۵۳۶م. لشکر عبیدالله خان پس از تصرف هرات به

غارت محلات شهر پرداختند و اموال مردم را متصرف شدند و برای بروز دادن دفينه‌های احتمالی، مردم شهر را به زیر شکنجه گرفتند. چنان شدت این شکنجه‌ها زیاد بود که صدای ناله بزرگ و کوچک به آسمان بلند شد تا اینکه عبید خان کسی را فرستاد تا اوزبکان را از تاراج مردم بازدارند. عبید خان پس از تصرف خراسان، از غازیان و تبرائیان صفوی هرکس را یافت، کشت. کسانی را که حتی در مدارس پناه گرفته بودند به قتل رساندند. هر روز به حکم خان، تعدادی را به بهانه تشیع در چهارسوق هرات می‌کشتند. هرکس به دیگری دشمنی داشت او را به تشیع متهم می‌کرد و نزد قاضی می‌برد و می‌گفت او در زمان حاکمیت قزلباش به خلفا لعنت کرده است. قاضی نیز با گواهی دو نفر، او را به مرگ محکوم می‌کرد. بدین ترتیب، قتل و غارت در خراسان شایع گردید (روملو، ۱۳۸۴: ۱۲۴۴/۳-۱۲۴۲).

شاه طهماسب در ۹۳۶ق. / ۱۵۳۰م. طی نامه‌ای به عبیدالله خان اوزبک که دگرباره تصمیم به تصرف هرات گرفته بود، آن را از مردانگی به دور دانست، رفتار او را در خرابی خراسان و کشتار مردم و ستم بر آنان سرزنش کرد، او را از اثر آه مظلومان برحذر داشت و خاطره جنگ جام را به یاد او آورد. در انتها نیز عزم خود را برای مقابله اعلام کرد (ایواغلی، منشآت، نسخه خطی: ۲۰۲-۲۰۱). عبید خان در پاسخ نامه، خطاب به شاه طهماسب هدف خود را صیانت از دین و ملت و مذهب پیامبر(ص) اعلام کرد تا تغییری در آن رخ ندهد و اگر خلل و فتوری در آن رخ دهد، بر او واجب است که در دفع و رفع آن بکوشد؛ از این رو گفت مردم خراسان در دست اهل بدعت و ضلال گرفتار شده و خواه به رضا یا به اکراه تابع تشیع و رفض شده‌اند و تابع جنود اسلام (اوزبکان) در نمی‌آیند؛ بنابر این دچار خرابی شده‌اند. او با مقایسه شکست خود در جام با شکست پیامبر اسلام در جنگ احد، این نوع تنبیهات در حق اهل اسلام را از جانب خداوند طبیعی دانست و امیدوار بود که بار دیگر لشکرکشی کند و به پیروزی دست یابد. او بر آمادگی کامل اوزبکان برای غزا و جهاد اشاره کرد، سپس با استناد به سخن پیشوایان درباره حد شرعی برای مخالفان شریعت نبوی و پیروان بدعت و ضلالت، به تهدیدهای خود رنگ تعصب آیین و دین داد و صفویان را متهم کرد که طریق حق و مذهب و ملت پدران خود را رها کرده، تابع بدعت و ضلالت شیاطین شده، رفض و تشیع اختیار کرده‌اند. با وجود آنکه می‌دانند سب شیخین کفر است، این کفر را روز و شب شعار خود ساخته‌اند، دم از اولادی علی(ع) می‌زنند. سرانجام خطاب به شاه طهماسب گفت اگر روش شما روش آن بزرگوار [علی(ع)] می‌بود، ما را با شما هیچ مجادله و مناقشه نخواهد بود.



این زمان که طریق این حسنه را برطرف کردید، دفع و رفع آن بر ما لازم و واجب است (روملو، ۱۳۸۴: ۱۱۹۴/۲-۱۱۸۶؛ ایواغلی، منشآت، نسخه خطی: ۲۰۵-۲۰۲).

این نامه شاه طهماسب را عصبانی کرد و طی نامه‌ای شدیدالحن به عبید خان، انشای او را تراوش شده از «قلم شکسته رقم سرگشتگان بادیه ضلالت و جهالت و از کِلک شرک‌آثار گم‌گشتگان اودیه شقاوت و غوایت» خوانده و به تفصیل به ادعاهای خان اوزبک و نسبت‌هایی که به صفویه داده بود، پاسخ گفت. او اوزبکان را گروه مکروه و طایفه بی‌شکوهی خواند که غالباً تاراج و یغمای اموال مؤمنین را رواج و احیای دین و خون ناحق و کفر مطلق را رونق و نسق ملت پیامبر(ص) می‌دانند و کاملاً از دین قویم و صراط مستقیم منحرف شده‌اند، از غایت سفاقت و نهایت شقاوت، آرای باطله و اهوای فاسده خویش را قوانین مصطفوی و مذهب مرتضوی می‌انگارند. شاه طهماسب با اشاره به خرابی و غارت خراسان از سوی اوزبکان، ادعاهای عبید خان را در آبادی خراسان رد کرد و با برشمردن خطاها و انحرافات خلفای سه‌گانه، قضیه لعن بر آنان را توجیه و او را تهدید کرد که با لشکرکشی به سوی خراسان، ریشه کفر و شرارت و ضلالت اوزبکان را برخواهد کند (ایواغلی، منشآت، نسخه خطی: ۲۱۰-۲۰۵؛ نوایی، ۱۳۶۸ ب: ۴۴-۳۵).

خرابی و خسارات ناشی از جنگ‌های اوزبکان با صفویه در خراسان، چنان بود که افزون بر گوشزدهای شاه صفوی به عبید خان، نگرانی کسانی از بزرگان را نیز در بر داشت و تلاش می‌کردند با نصایح خیرخواهانه از دامنه این تهاجم‌ها بکاهند. در نامه یکی از بزرگان صفویه به عبیدالله خان در ۹۲۷ق. / ۱۵۲۱م. که هرات را محاصره کرده بود، از او خواست در راه صلح و سازش قدم نهد و مانع شود تا مردم گرفتار سختی و مشکلات شوند؛ زیرا با مرگ سلطان سلیم و آغاز کار سلطان سلیمان، شاه صفوی تصمیم حمله به ماوراءالنهر را دارد که در صورت تحقق، آتش فتنه و فساد به مرتبه‌ای می‌رسد که در اندیشه ننگجد. سپس اشاره کرد که از آغاز تهاجم شیبک خان به نواحی کرمان و اصفهان تا اکنون، در خراسان و ماوراءالنهر، چقدر تفرقه و پریشانی پدید آمده بود و چند هزار نفر از مردم یا به ضرب شمشیر یا در اثر محنت و سختی جان باخته بودند. چقدر خرابی به شهرها و نواحی وارد شده بود که اگر همچنان ادامه می‌یافت سرانجام بسیار ناگواری در انتظارش بود؛ بنابر این از او خواست که در اصلاح این افساد بکوشد، بر توافق و مصالحه دوجانبه تأکید کند تا این ستیزه و بیگانگی به یگانگی تبدیل و اساس اتحاد مستحکم گردد و در اثر آن، عرصه ملک و

ملت به انوار عدل و احسان آراسته شود و روضه دین و دولت از خار بیداد و طغیان پیراسته گردد (خواندمیر، نامه نامی، نسخه خطی: ۱۵-۱۲؛ نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۳۴۳-۳۳۹).

در مجموع، در سده دهم قمری مکتوبات چندی بین شاهان صفوی و فرمانروایان اوزبک تبادل شد که با بهره‌گیری از نمادها و شعائر مذهبی علیه یکدیگر موضع‌گیری می‌کردند و با اطلاق کفر و بی‌دینی به طرف مقابل، به جنگ خود تقدس می‌بخشیدند. با اینکه در ایامی که حالت ستیزه‌جویی آنها فروکش کرده بود، در نامه‌های خود از این عبارات‌ها به کار نگرفته‌اند، می‌توان گفت با وجود تعصبات شدید مذهبی و اختلافات دائمی میان صفویان اثنی‌عشری و اوزبکان حنفی، هر دو طرف، مذهب را به‌عنوان پوششی برای نوعی مشروعیت‌بخشی نزد مردمان عادی و یا علما و فقهای دینی می‌خواستند. آنگاه که حالت خصمانه به دوستانه تبدیل می‌شد، عنصر مذهب، کم‌رنگ و منافع اقتصادی و تجاری به عامل اصلی در روابط طرفین تبدیل می‌شد (امیرخانی، ۱۳۹۰: ۵۸، ۵۶).

### تأثیر سیاست مذهبی بر روابط عثمانیان و اوزبکان در برابر صفویان

شکل‌گیری دولتی شیعی با نیروی نظامی و هواخواهان قزلباشی در ایران، دولت عثمانی، اوزبک‌ها و مملوکان را مورد تهدید قرار می‌داد. مسیحیت اروپا نیز به نقشی که دولت تازه‌تأسیس صفویه در مقابله با پیشروی مسلمانان در اروپا می‌توانست ایفا کند، بها داد. پاپ در یکی از نامه‌های خود از ظهور شاه اسماعیل با تعبیر «فرستی الهی برای مقابله با ترکان» یاد کرد (قازاجا، ۱۳۹۴: ۶۹)؛ به این دلیل که حکومت عثمانی دیگر کمتر به اروپا حمله می‌کرد، در عوض توجهشان به سمت شرق و قلمرو صفوی بود. دولت عثمانی در برابر خطر صفویه تلاش کرد تا با دولت‌های هم‌جوار اتحاد سیاسی و نظامی داشته باشد.

تماس ترکان عثمانی با سرزمین‌های شرقی ایران پیش از تشکیل دولت صفویه وجود داشت. نامه‌نگاری‌های آنان با شاهان تیموری و شخصیت‌های مذهبی و علمی خراسان و ماوراءالنهر در میان اسناد موجود است؛ از جمله، نامه‌های سلاطین عثمانی به شاهرخ، بایسنقر، عبداللطیف، علاءالدوله و سلطان حسین میرزا تیموری (متن نامه‌ها در فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۱/ ۲۳۳-۲۳۲، ۲۲۹-۲۲۸، ۲۲۳-۲۲۲، ۱۹۵-۱۹۲، ۱۸۵-۱۷۷؛ نوایی، ۱۳۷۰: ۳۷۵-۳۷۴، ۲۸۴-۲۳۰)؛ نامه‌های بایزید دوم و عبدالرحمن جامی به یکدیگر (فریدون‌بک، ۱۲۷۴:

۱/۳۶۳-۳۶۱)؛ نامه بایزید دوم به ملا جلال‌الدین دوانی<sup>۱</sup> (۹۰۸ق./ ۱۵۰۲م.) و پاسخ وی (فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۱/۳۶۴) و مکاتباتی که با شیخ‌الاسلام احمد تفتازانی صورت گرفته است. شهرت علمی وی چنان بود که از دیار عثمانی بزرگانی برای کسب علوم دینی از محضر او به هرات می‌رفتند. نمونه این افراد، مولانا کمال‌الدین عبدالواسع است که مدتی مدید در مجلس درس تفتازانی حضور داشت و از علمای برجسته در علوم زمان خود شد. هنگام بازگشت عبدالواسع به وطن و به درخواست وی، سلطان حسین میرزا بایقرا در نامه‌ای به بایزید دوم (۹۱۱ق.) شرحی از این موضوع و معرفی عبدالواسع، با ذکر القاب برجسته‌ای برای تفتازانی، مطرح کرد و در پایان، تداوم مکاتبات و آمدورفت محصلان به هرات را خواستار شد. این نامه را عبدالواسع به دربار سلطان عثمانی برد (فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۱/۳۶۰-۳۵۹). بایزید نیز در پاسخ، ضمن تأیید مراتب علمی و استعداد و قابلیت عبدالواسع از سوی علمای عثمانی، نوید بهره‌گیری از او را در مراتب عالیه حکومتی اعلام کرد (فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۱/۳۶۱-۳۶۰). تفتازانی هم در نامه‌ای به بایزید (۹۱۱ق.) مراتب علمی عبدالواسع را که در هرات تحصیل و سپس تدریس می‌کرد، تأیید کرد و ویژگی‌های برجسته‌ای برای او برشمرد (فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۱/۳۶۵-۳۶۴). بایزید در پاسخ با تمجید از تفتازانی در قالب صفات متعدد و تفصیلی و ارسال هدایایی برای او، مراتب علمی عبدالواسع را که در گفت‌وگوهای علمی وی با علما آشکار شده بود، تأیید کرد (فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۱/۳۶۶-۳۶۵). روابط میان عثمانی و مشرق ایران در پیش از صفویه، به اشکال مختلف وجود داشته؛ اما ضرورت رعایت حجم مقاله مانع از پرداختن تفصیلی به این مقوله است و به پژوهش‌های انجام‌شده در این باره محول می‌شود (حاجیان‌پور، ۱۳۷۶: ۱۹-۴).

در ایام سلطنت سلطان بایزید دوم، افزون بر مسئله سیاست صلح‌جویانه‌ای که او در قبال صفویان در آغاز داشت، بایستی به این نکته نیز اشاره کرد که از جانب حکومت صفوی هنوز احساس خطر عمده‌ای نمی‌کرد؛ چون پس از پیروزی شاه اسماعیل مقابل اوزبکان در ۹۱۷ق./ ۱۵۱۱م. ایلچی سلطان بایزید دوم نیز علاوه بر ایلچی سلطان مصر و شام به دربار شاه صفوی برای عرض تبریک آمد (نویدی‌شیرازی، ۱۳۶۹: ۵۱).

---

۱. دوانی که در علوم معقول و منقول و مباحث اصول و فروع سرآمد روزگار خود بود، در دوره آق‌قویونلوها منصب قضاوت فارس را داشت و محضر درسش در شیراز پررونق بود. از اقطار عراقین، روم [عثمانی]، اران، آذربایجان، هرموز، کرمان، طبرستان، جرجان و خراسان، بزرگان فضلا برای کسب دانش به خدمتش می‌رسیدند. او تصانیف و رسائل و حواشی زیادی نگاشته است (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۶۰۵/۴-۶۰۴).

اقدامات شاه اسماعیل که با تندروی‌هایی همراه بود، به واکنش تند همسایگان صفویان انجامید و گونه‌ای از همدردی و هم‌بستگی مذهبی میان اوزبکان در شرق و عثمانی‌ها در غرب را پدید آورد (اشرفی، ۱۳۹۲: ۳۷). فرستادن سر بریده شیبک خان به دربار عثمانی از سوی شاه اسماعیل، موجب ناراحتی سلطان بایزید و به‌ویژه فرزندش سلطان سلیم از این عمل شد. بسیاری از مورخان ترک، این اقدام را از علل اساسی جنگ چالدران شمرده‌اند (فلسفی، ۱۳۳۲: ۵۸). سلطان سلیم از قتل شیبک خان در برانگیختن اوزبکان علیه صفویه استفاده کرد. با اینکه چندان سند روشن‌کننده‌ای از آغاز رابطه اوزبکان با عثمانیان در دست نیست؛ اما مسلم است که تفاهم میان اینان، در این زمان، بی‌گمان افزایش یافت؛ زیرا از یک سو، عثمانی‌ها خود را برای جنگ با صفویان آماده می‌کردند و از سوی دیگر، اوزبکان به فرماندهی عبیدالله خان بارها به خراسان حمله می‌کردند.

بررسی اسناد و مکاتبات سده دهم قمری / شانزدهم میلادی که میان سلاطین عثمانی و اوزبک مبادله شده است، نشان می‌دهد که عثمانی‌ها در تحریک اوزبکان برای جنگ با شاهان صفوی نقش مهمی داشتند. هر دو حکومت سنی‌مذهب بودند؛ اما حکومت شیعه صفوی به‌عنوان مانعی در اتحاد جهان اسلام از نگاه عثمانی‌ها بود؛ به‌همین دلیل سلاطین عثمانی از هر ترفندی برای سرکوبی و نابودی صفویان استفاده می‌کردند. سلاطین سده دهم قمری عثمانی از تمایلات توسعه‌طلبانه اوزبکان مطلع بودند؛ لذا با تحریکات مذهبی به اشتیاق جنگ اوزبکان با صفویان دامن می‌زدند. آنها با کافر دانستن شیعیان صفوی از عناوین غزا و جهاد برای جنگ با آنها استفاده کردند که مهم‌ترین عامل محرک در حملات اوزبکان بود و گاهی با پیروزی و گاهی با شکست برای اوزبکان همراه بود.

شکست یاراحمد خوزانی معروف به امیر نجم ثانی، سردار شاه اسماعیل در ماوراءالنهر در جنگ غجدوان در ۹۱۸ ق. / ۱۵۱۲ م. و رسیدن خبر پیروزی اوزبکان به دربار عثمانی، در هجوم عثمانیان به ایران در ۹۲۰ ق. / ۱۵۱۴ م. که به جنگ چالدران انجامید، مؤثر بود. سلطان سلیم در ماه محرم این سال، پیش از جنگ، در نامه‌ای به عبیدالله خان اوزبک او را علیه شاه اسماعیل برانگیخت. اهانت‌های مکرر او به شاه صفوی در این نامه حاکی از خشم و انزجار شدید او از شاه اسماعیل بود. سلطان عثمانی در این نامه با اشاره به اینکه «مدتی است که اهالی بلاد شرق از دست صوفی بچه لثیم ناپاک اثم افاک ذمیم سفاک به جان آمده‌اند»، خبر تصمیم خود مبنی بر لشکرکشی به ایران و نابودی شاه اسماعیل را به خان اوزبک داد و او را به اتحاد فراخواند. سلیم از عبیدالله خواست که با سپاهی به او بتازد و نگذارد خون

شیبک خان هدر رود. در این نامه با بهره‌گیری از آیات و مفاهیم دینی، به تصمیم خود رنگ امر به معروف و نهی از منکر داد و طرف مقابل را در زمره کفار قرار داد. وی گوشزد کرد که بر اهل دین واجب است هر جا مفسدی به فرمان شیطان قصد سروری و مهتری کند، او را نابود کند و شرع مبین را از تعرض ملاحظه و جهال و اهل بدعت و ضلال برهاند. از نظر سلیم، دشمنی با قزلباشان که به «طایفه گمراه»، «فرقه ضاله سرنگون» و «لشکر جنود شیاطین» تعبیر می‌کرد، بر هر مؤمن موحد لازم و امری مهم بود. او با تعبیری زننده از شاه اسماعیل و قزلباش یاد می‌کرد؛ از جمله: «پیشوای عنود ملاعین، قافله‌سالار کبر و کین، سردفتر رهنان دنیا و دین» و «ظالم غاشم»، کسی که با تعدی دود از خانمان‌ها برآورده است، به هر ناحیه که قدم نهاده آن ناحیه را محل فتنه و فساد گردانیده، کژروی را شعار خود ساخته، ریختن خون‌های مردم و هتک نوامیس آنها را مباح ساخته، اهل و عیال و مال و منال مسلمانان و کشت و زرع و نسل را نابود و دفاین و ذخایر بزرگان و کهتران را تلف کرده است از قتل و اسارت و شکنجه و زجر، آنچه او بر مردم وارد کرد، اسباط بنی اسرائیل از آل فرعون و مردم بیت‌المقدس از بخت‌النصر نچشیدند. او با اشاره به لشکر سهمگین «برون از حد و عد» خویش که به‌زودی بر سر قزلباشان و شاه اسماعیل می‌فرستاد، از خان اوزبک خواست که همکاری کند تا با همیاری یکدیگر «ماده فساد» را از بین برود، «وجود ناپاک» شاه صفوی از میان بریزد و غباری که به‌واسطه تکاپوهای او برخاسته بود به تیغ مجاهدان دین‌دار فرونشیند (ایواغلی، منشآت، نسخه خطی: ۱۲۱-۱۱۹؛ فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۳۷۷/۱-۳۷۴؛ نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۱۲۲-۱۱۵).

عبداللّه‌خان نیز در پاسخ به سلطان سلیم، طی نامه‌ای به او در اواخر جمادی‌الثانی ۹۲۰ق./ ۱۵۱۴م. خبر پیروزی در جنگ غجدوان را به سلیم داد. در این نامه به امیر نجم ثانی و کشته شدنش نیز اشاره کرد. همچنین ضمن نسبت دادن اتهاماتی به شاه اسماعیل نظیر فساد، خون‌ریزی و قتل، ظلم و تغلب و تسلط و هتک نوامیس، دیوانگی و درنده‌خویی و از این قبیل، آمادگی خود را برای دفع شر و برطرف کردن «فساد آن ظالمان از فراحال جهان و جهانیان» اعلام کرد. او در این نامه با اشاره به آمدن سفیر عثمانی به نام نظام‌الدین محمدبک با پیام اتحاد، متذکر شد از حدود سمرقند تا سرحد تاشکند «جمیع میرزایان، خانان، سلطانان، بهادران، اوغلان‌زادان، امراء الوس، امرای تومان، زعماء جیوش، مرزبانان، جمله طایعان و تابعان اوزبکیه و جغتای دودمان چنگیزخان» را آگاه کرده که در صدد تشکیل قوریلتایی است که قصد دارد در آن برای سرنگونی صفویان تصمیم‌گیری شود. در

حضور محمذبک این فرمان صادر شد که به زودی فریقین (عثمانی‌ها و اوزبکان) در حوالی اصفهان و زاینده‌رود جمع شوند (ایواغلی، منشآت، نسخه خطی: ۱۲۳-۱۲۱؛ فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۳۷۹-۳۷۷؛ نوایی، الف: ۱۳۶۸-۱۳۲: ۱۲۷). این نامه باز از سوی سلطان سلیم پاسخ داده شد و بر اتحاد دوجانبه تأکید کرد (ایواغلی، منشآت، نسخه خطی: ۱۲۴-۱۲۳).

تبادل این نامه‌ها میان اوزبکان و عثمانی نشان می‌دهد که هر دو حکومت تلاش می‌کردند در عملیات نظامی مشترک از دو سوی شرق و غرب قلمرو صفویه، به این حکومت نوپا حمله‌ور شوند و آن را از میان بردارند. سلطان سلیم در نامه‌ای که به سلطان مصر نوشت نیز او را از عزیمت به اضمحلال شاه ایران آگاه کرد (هامرپورگشتال، ۱۳۶۷: ۸۳۹/۲).

اختلاف‌های مذهبی شیعه و سنی در تاریخ ایران و عثمانی، پیامدهای ناگواری بر جای گذاشت. عثمانی با تکیه بر مشترکات دینی که اساس زندگی در جوامع اسلامی بود، به اتحاد با اوزبکان پرداخت. از سوی دیگر، زمینه‌های مناسب عقیدتی در اوایل سده دهم قمری، مهم‌ترین محرک اوزبکان در نزدیکی بیشتر با عثمانی بود (حاجیان‌پور، ۱۳۸۷: ۴۳). پس از جنگ چالدران، سلطان سلیم فتح‌نامه‌ای در قالب شعر به ماوراءالنهر فرستاد (لطفی‌پاشا، ۱۳۴۱ق: ۱۳). او پس از کسب برتری نظامی، با دولت‌هایی که دارای مرز مشترک با دولت صفوی بودند و مشکلاتی با آن دولت داشتند تماس برقرار کرد. به نظر می‌رسد که هدف او محدود و محصور کردن شاه اسماعیل در قلمرو ایران و جلوگیری از توسعه نفوذ او در قلمروهای مجاور بود. پیروزی چالدران در میان دولت‌های سنی هم‌مرز با صفویان بازتاب داشت، چنان‌که اوزبک‌ها بلافاصله پس از جنگ چالدران، بدون هیچ مقاومتی خراسان و هرات را در ۹۲۱ق. / ۱۵۱۵م. به تصرف خود درآوردند. حاکم اوزبک، عبیدالله خان، با فرستادن ایلچی به استانبول، خبر تصرف خراسان را به اطلاع سلطان عثمانی رساند. چنین ارتباط‌هایی حاکی از آن است که دو دولت برای مقابله با خطر صفویان به دیدگاه مشترک رسیده بودند. در این وضعیت، شاه اسماعیل دیگر نمی‌توانست به توسعه قلمرو خود در مرزهای مجاور فکر کند (کوچک‌داغ، ۱۳۹۴: ۱۰۳). اوزبکان در خراسان چنان خرابی به بار آوردند که بزرگان حکومتی اخبار آن را به شاه اسماعیل منتقل کردند و او ناگزیر امارت آن ایالت را به طهماسب میرزا و للگی امیر سلطان موصلو داد تا آن را به انتظام آورند (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۵۵۳/۴).

در رابطه دوجانبه عثمانی و اوزبکان، در زمان سلطان سلیمان قانونی، بین او و عبداللطیف خان اوزبک (۹۵۹-۹۴۷ق. / ۱۵۵۲-۱۵۴۰م.) حاکم سنی‌مذهب ماوراءالنهر

نامه‌هایی علیه صفویه شیعی مذهب ردوبدل شد. سلطان در نامه‌ای که در ۱۴ جمادی‌الاولی ۱۵۵۰/۹۵۷م. با وساطت باباشیخ برای عبداللطیف فرستاد از او خواست در آن احوال که ایران ناتوان شده بود، عملاً برای قلع و قمع «طایفه ملاحده» به ایران حمله کند تا با حمله سپاه عثمانی از این سو، بساط آثار ملحدان و فاسقان برکنده شود. سلطان سلیمان در این نامه به مشکلات حج‌گزاران ماوراءالنهر در عبور از ایران نیز اشاره کرد (فریدون‌بک، ۱۲۷۴ق: ۶۰۸-۶۰۶؛ نوایی، ۱۳۶۸ب: ۱۹۶-۱۹۵).

بین براق خان اوزبک (۹۵۹-۹۶۳ق./ ۱۵۵۶-۱۵۵۲م.) و سلطان سلیمان هم‌نامه‌هایی ردوبدل شد. ظاهراً سلطان عثمانی، اوزبکان را سرزنش کرده بود که در ناپودی صفویان در آن اوضاع مناسب کوتاهی کرده‌اند؛ از این رو، در یکی از نامه‌های براق خان خطاب به سلطان سلیمان آمده است، اجداد وی خصوصاً عبیدالله بهادر خان در بیشتر اوقات مشغول جنگ با «طایفه فجره کفره و فرقه اباش بدمعاش قزلباش، که اولئک هم‌الکفرة الفجرة<sup>۱</sup> در شأن ایشان متوارد است» بود. او نیز می‌خواست همان راه را به موجب آیه کریمه «و جاهدوا فی سبیل الله باموالکم و انفسکم»<sup>۲</sup> ادامه دهد و تمامی ایام حیات خود را به عزم غزا و جهاد «رفضه و کفار و دفع و قطع آن طوایف نابکار» مصروف دارد. علت تأخیر را مسائل داخلی اوزبکان ذکر کرد که با رفع آن، شرایط برای توجه به جنگ فراهم شده است. سپس از سلطان عثمانی خواست که رشته اتحاد را برقرار سازد و رابطه دوستی و همکاری را با ارسال فرستاده و مکتوبات مستحکم گرداند و با اعزام نیرو به امداد اوزبکان بشتابد (فریدون‌بک، ۱۲۷۴ق: ۸۳/۲-۸۱؛ نوایی، ۱۳۶۸ب: ۳۱۷-۳۱۶). در پی این تماس‌ها، اوزبکان به سرداری عبداللطیف خان و براق خان در همان ۹۵۷ق./ ۱۵۵۰م. در لشکری گران به هرات یورش بردند و به‌رغم کوشش‌های والی هرات، اوزبکان توانستند قزلباشان را شکست دهند و شهر را تصرف کنند، هرچند به‌زودی ناچار شدند هرات را ترک کنند (روملو، ۱۳۸۴: ۱۳۳۶/۳-۱۳۳۴).

در نامه اوایل رجب ۹۶۴/ ۱۵۵۷م. سلطان سلیمان در پاسخ به مکتوب براق خان اوزبک مشخص است که تلاش‌های دیپلماتیک و هماهنگی سیاست‌های دوجانبه عثمانی و اوزبک تداوم داشت، هرچند در این نامه، سلطان عثمانی به موضوع تلاش‌های صلح میان عثمانی و صفویه اشاره کرده و نکاتی را به خان اوزبک در مورد رعایت صلح و صلاح بین مناطق مسلمان گوشزد کرده است (فریدون‌بک، ۱۲۷۴ق: ۸۵/۲-۸۴؛ نوایی، ۱۳۶۸ب: ۳۱۸). سلطان

۱. قرآن، سوره عبس، آیه ۴۲.

۲. قرآن، سوره توبه، آیه ۴۱.

سلیمان همین موضوع صلح و سازش بین صفویه و عثمانی را در جواب نامه قتل فولاد خان اوزبک نیز مطرح کرد (فریدون‌بک، ۱۲۷۴ق: ۵۲/۲-۵۱) که از مفاد این مکتوبات برمی‌آید اوزبکان از فروکش کردن فشارهای نظامی عثمانی علیه صفویه پرسش داشتند و در صد برانگیختن سلطان عثمانی به تهدیدهای نظامی بودند. سلطان به آنها با اشاره به تغییر وضعیت سیاسی پاسخ داد.

با فرار شاهزاده بایزید پسر سلطان سلیمان به دربار شاه طهماسب، سلطان عثمانی قصد برهم‌زدن صلح آماسیه و تهاجمی دگرباره به ایران داشت. او از طریق درویش محمد بدخشانی که به عزم زیارت اماکن مشرفه به عثمانی رفته بود، در نامه‌ای که برای پیرمحمد خان اوزبک (۹۶۳-۹۶۸ق. / ۱۵۶۱-۱۵۵۶م.) در اواخر ذوالحجه ۹۶۸ / ۱۵۶۱م. نوشت، نیات واقعی خود را ابراز کرد: «این شهریار دیار عجم و تاجدار مغرور گمراه که پشتش در زیر بار ضربات متوالی و شدت غضب و قهر ما خم برداشته است، ایلچی نزد ما فرستاده با کمال خفت و حقارت استدعای صلح نموده [است]، ما نیز از روی رأفت و رحمت، مصالحه را از برای یک زمان قبول نمودیم، لیکن از وقتی که به پسر گناهکار من بایزید پناه داد، مصالحه را با منتهای پستی فطرت که آثار آن در جبهه او نمودار است بر هم زد. بعد از این، دیگر اعتباری به گفتار و کردار او باقی نمانده است و بازوی توانای من از برای انعدام و انهدام او عن‌قریب بلند خواهد شد. البته خان اوزبک‌ها مانند مسلمانان پاک اعتقاد، در این کار با ما همراهی خواهد کرد» (فریدون‌بک، ۱۲۷۴ق: ۴۹/۲-۴۸؛ هامرپورگشتال، ۱۳۶۷: ۱۲۵۹/۲). بدین ترتیب، سلطان عثمانی به آگاهی خان اوزبک رساند که به‌سبب حمایت ایران از شاهزاده بایزید فراری به آن کشور، قصد دارد علیه ایران وارد عمل بشود و توصیه کرد که او نیز در این کار هم‌داستان شود؛ اما تسلیم شاهزاده از سوی شاه طهماسب که منجر به خفه کردن او و فرزندانش شد (اوزون‌چارشلی، ۱۳۷۰: ۴۷۱/۲)، جلوی این جنگ را سد کرد و حکمران اوزبک هم وارد عمل نشد.

### کمک‌های نظامی عثمانی به اوزبکان علیه صفویه

یکی از اقدامات عثمانی‌ها، برنامه تقویت تجهیزات نظامی اوزبکان با ارسال مربیان و مشاقان نظامی برای ساخت تسلیحات آتشین و آموزش کاربرد این تسلیحات بود که در مقایسه با صفویه، در وضعیت ضعیفی قرار داشتند. اعزام نفرات و نیروی نظامی امدادی نیز جزو برنامه آنها بود و اوزبکان نیز درخواست کرده بودند. برای نمونه، سلطان سلیم در وصیت‌نامه‌اش



یاری رساندن به اوزبکان را فراموش نکرد و در آن نوشت: «چون لشکر اتراک و اوزبک نسبت به لشکر قزلباشان بی‌نظم است و توپ ندارد، استاد‌های توپ‌ریز و توپچی و تفنگ‌ساز و مشاق، از ینگی چریان به آن سامان فرستاده، به آنها تقویت داده، از سمت شرق شمال مسلط بر قزلباشان کرده، آنی آسودگی به دولت اردبیل اوغلانی<sup>۱</sup> ندهید» (اسپناقچی پاشازاده، ۱۳۷۹: ۲۸۶).

در نامه ۹۶۳ق. / ۱۵۵۶م. براق خان اوزبک به سلطان سلیمان، آشکارا از اعزام نیرو و ارسال تجهیزات نظامی از سوی حکومت عثمانی برای امرای ماوراءالنهر سخن رفته است. در این نامه آمده: «در همان فرصت که ایلچیان آمدند و سیصد نفر ینگی چری [ینی‌چری] و توپ و ضرب‌زن‌ها را آوردند، می‌خواستیم که به نیت غزا سوار شده بر سر مخالفان دین که در خراسان زمین‌اند رویم». او علت تأخیر در این عملیات را فوت ناگهانی عبداللطیف خان و بروز نفاق و اختلاف میان برادران خود ذکر کرد و در انتها نوشت اکنون همه ماوراءالنهر فتح شده است و قصد حمله به ایران بر اساس وعده موعود دارد (فریدون‌بک، ۱۲۷۴ق.: ۸۱/۲-۸۰؛ نوایی، ۱۳۶۸ب: ۳۱۵-۳۱۴). براق خان در نامه دیگری به سلطان سلیمان، از او درخواست کرد که جمعی از ینی‌چریان زبده و نظامیان فداکار را با نیروی امدادی همراه فرستاده اوزبک (نظام‌الدین دوست‌محمد اعزامی به دربار عثمانی) به دربار وی روانه سازد تا در دفع دشمنان دین با پایمردی بکوشند. خان اوزبک در حاشیه نامه باز تأکید کرد اکنون خواقین و سلاطین ماوراءالنهر پس از مدتی که به «دفع و رفع آن قوم نابکار» (صفویه) نپرداخته بودند، مصمم به امر غزا شده‌اند و اگر سلطان عنایت کند نیروی نظامی به طریق امداد و کمک ارسال نماید، ثواب حاصل از آن نصیب دولت او نیز خواهد شد (فریدون‌بک، ۱۲۷۴ق.: ۸۳؛ نوایی، ۱۳۶۸ب: ۳۱۷). عثمانی‌ها، کمک و تقویت نظامی اوزبکان را برای شکست صفویان در جبهه شرق بارها انجام دادند. آنچه از منابع به دست می‌آید این اقدام را هم‌گام با موقعیت و وضعیت سیاسی خود با صفویان انجام می‌دادند. پس از برقراری رابطه صلح‌آمیز میان صفویه و عثمانی، سیاست حمایتی دولت عثمانی از اوزبکان کاهش یافت، حتی از آنها خواسته شده بود که از تهاجم به قلمرو صفویان پرهیز کنند. شاهد مثال اینکه سلطان سلیمان در پاسخ سومین نامه براق خان، با ارسال نامه‌ای در اوایل رجب ۹۶۴/ ۱۵۵۷م. ضمن تأکید بر حفظ مراتب دوستی و اتحاد با اوزبکان گفت در حالت کنونی که با دولت ایران صلح کرده است، از دادن و خواستن مدد معذور است (فریدون‌بک، ۱۲۷۴ق.: ۸۴-۸۵/۲؛ هامرپورگشتال، ۱۳۶۷: ۱۲۴۰/۲؛ نوایی، ۱۳۶۸ب: ۳۱۸). در تداوم این رابطه، در

۱. سلطان سلیم و پسرش سلیمان، شاه اسماعیل را به نام اردبیل‌اوغلانی و اردبیل‌اوغلی می‌خواندند.

اوایل رمضان ۱۵۸۷/۹۹۵ م. از طرف خوانین بخارا و سمرقند، سفیر عبدالله خان دوم اوزبک (۹۹۱-۱۰۰۶ ق. / ۱۵۸۹-۱۵۸۳ م.)، با نامه به باب عالی اعزام شد و پیشکش و هدایای خود را تقدیم سلطان مراد سوم کرد و خلعت فاخر دریافت کرد (سلانیک، ۱۳۸۹: ۳۰۵).

### تأثیر سفر حج در اتحاد عثمانی و اوزبکان علیه صفویان

یکی از مشکلات اوزبکان، مسافرت زائران آنها از مسیر ایران به عثمانی در سفر حج بود. اوزبکان برای سفر حج نیازمند اجازه صفویان و همراهی آنها بودند. این موضوع، اوزبکان و عثمانی را در ارتباط و اتحاد قرار می‌داد که یا با نابودی صفویه این مسیر را برای تردد هموار سازند، یا از طریق مسیری از قفقاز به ماوراءالنهر، این مشکل را برطرف سازند. لازمه گشودن این مسیر، تصرف کامل قفقاز از سوی عثمانی بود که آنها را ناگزیر با صفویه درگیر می‌ساخت. این موضوع باعث لشکرکشی‌هایی از جانب عثمانی به قفقاز شد که در دوره شاه محمد خدابنده توانستند این منطقه را به تسخیر خود درآورند که تفصیل این لشکرکشی در منابع تاریخی آمده است (ابوبکر، ۱۳۸۷: ۷۰-۵۰؛ افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۱۰۰-۷۷؛ قمی، ۱۳۸۳: ۷۲۱/۲-۶۷۸؛ منشی، ۱۳۷۷: ۳۶۵/۱-۳۵۵؛ سلانیک، ۱۳۸۹: ۲۵۷-۲۲۷؛ بیات، ۱۳۳۸: ۱۹۱-۱۶۸؛ بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲۵۷/۲-۲۵۵؛ ایواغلی، منشآت، نسخه خطی، ۲۷۳-۲۶۰). یکی از نکاتی که در نامه براق خان به سلطان سلیمان که از آن یاد شد، آمده این است که خان اوزبک قصد باز کردن راه مکه معظمه و مدینه مکرمه را دارد و می‌خواهد موانع مفسدان و مشرکان را که سد آن راه هستند، رفع سازد و مؤمنان و مسلمانان ماوراءالنهر را که مدت‌ها است به امید این فتح به انتظار نشسته و دل در ظهور این گشایش بسته‌اند، از این ناچاری و انتظار برهاند (فریدون‌بک، ۱۳۷۴ ق: ۸۱؛ نوایی، ۱۳۶۸ ب: ۳۱۷-۳۱۶).

در ۹۷۵ ق. / ۱۵۶۷ م. نامه‌ای از سوی حاجی محمد خان، حکمران خوارزم به عثمانی رسید. در این نامه ضمن شکایت از ایران که به حجاج آسیای میانه اجازه عبور نمی‌دهد درخواست شده بود که با تصرف هشرخان (آستراخان) از جانب عثمانی، امنیت عبور و مرور حجاج و تجار تأمین شود. سوکوللی (صوقللی) محمد پاشا صدراعظم با افراد صاحب‌نظر و متخصص، در مورد راهی که به آسیای میانه و قفقاز منتهی می‌شد به مشورت نشست. آنان چنین نظر دادند که دست‌یابی به کوتاه‌ترین راه با کندن کانالی از نزدیک‌ترین نقطه ولگا به دُن و پیوستن این دو رودخانه مقدور خواهد بود. اگر این طرح عملی می‌شد دست روس‌ها از حوالی ولگا کوتاه می‌شد و شهر هشرخان که شهری ترک-مسلمان بود و نیز حوالی آن،

تأثیر سیاست مذهبی بر روابط هم‌گرایانه عثمانی - اوزبک علیه صفویه در ... □ ۵۹

تحت نفوذ دولت عثمانی قرار می‌گرفت. از آن گذشته در صورت اقدام به جنگ علیه ایران، ارسال سرباز، آذوقه و مهمات از طریق دریای خزر امکان‌پذیر می‌شد (اوزون چارشی‌لی، ۱۳۹۰: ۵۷/۳-۵۶).

پس از صلح آماسیه بین ایران و عثمانی که ستیزه‌های دو حکومت به دورانی از آرامش و مسالمت تبدیل شد، تحریکات اوزبکان علیه صفویه از سوی عثمانی کاسته شد و در نتیجه، دامنه ستیزه‌جویی‌های اوزبکان نیز کاهش یافت. البته رابطه سیاسی دو حکومت عثمانی و اوزبکان همچنان تداوم داشت. در چنین ایامی، مسافرت اوزبکان برای مراسم حج آسان‌تر می‌شد. در ۹۷۱ق. / ۱۵۶۴م. جمعی از اعیان بلاد ماوراءالنهر و سلاطین چنگیزی به عزم احرام حج به دارالسلطنه قزوین آمدند، سپس از آنجا راهی حجاز شدند (قمی، ۱۳۸۳: ۴۴۲/۱).

گفتنی است که موضوع سفر حج و حل این مشکل در سده بعدی (یازدهم قمری / هفدهم میلادی) نیز از جانب اوزبکان در دستور کار بود، چه به صورت تکاپوهای نظامی، چه با تلاش‌های دیپلماتیک. نامه‌هایی در این خصوص از سوی عبدالله خان و پسرش عبدالؤمن خان (۱۰۰۶ق. / ۱۵۹۸م.) برای سلطان مراد سوم عثمانی ارسال شد که در آنها ضمن تأکید بر همکاری دوجانبه در برابر صفویه، برقراری امنیت راه‌های تردد تجار و زائران خانه خدا مطرح شده بود (ایواغلی، منشآت، نسخه خطی: ۲۱۱-۲۱۰؛ سلانیک، ۱۳۸۹: ۴۳۵-۴۳۴؛ منشی، ۱۳۸۰: ۱۰۶، ۱۱۲). حتی عبدالؤمن خان پس از به قدرت رسیدن، در یکی از نامه‌های خود به شاه عباس اول، موضوع امنیت و آسودگی حال زائران حج و تجار در تردد آنها از مسیر ایران را در کنار تقاضای صلح و دوستی، به صورت خواسته مطرح کرده بود (ایواغلی، منشآت، نسخه خطی: ۴۵۸؛ نوایی، ۱۳۶۷: ۲۱۱/۱).

### نتیجه‌گیری

تأسیس حکومت شیعه صفوی در میان دو حکومت عثمانی و اوزبکان که سنی‌مذهب بودند، زمینه‌ساز بروز جنگ‌ها و اختلافات و مجادلات مذهبی گردید. اوزبکان مدعی خراسان بودند، عثمانی‌ها نیز که از یک سو نگران نفوذ روزافزون مذهب شیعه در آناتولی و از سوی دیگر در صدد توسعه قلمرو و سروری بر جهان اسلام بودند، حکومت نوپای صفوی را که به سرعت رو به گسترش بود، مانعی در دستیابی به هدف خود می‌دانستند. افزون بر اختلافی که حکومت‌های عثمانی و اوزبکان هر کدام جداگانه با صفویان داشتند، سیاست مذهبی صفویه که بر گسترش و رونق تشیع و مبارزه با پیروان مذهب سنت تأکید داشت، یکی از عوامل

مهم در برقراری ارتباط حکومت‌های عثمانی و اوزبکان بود. عثمانی‌ها و اوزبکان از نظر سیاست مذهبی مخالف حکومت شیعه صفوی بودند و در دشمنی با ایران قرار داشتند. براساس سیاست مذهبی مشترک و هدف راهبردی براندازی صفویه، دو حکومت عثمانی و اوزبکان روابط و مناسباتی با هم علیه حکومت صفوی داشتند. این اتحاد سیاسی علیه دشمن مشترک، از طریق مکاتبات و ارسال سفرا با یکدیگر و مدد‌های نظامی عثمانی به اوزبکان تحکیم می‌شد و در عرصه عملی به شکل صدور فتاوی تکفیری علمای سنی و عملیات نظامی در دو جبهه شرقی و غربی برضد صفویان و درگیر ساختن آنها ظهور می‌یافت. هر سه حکومت صفوی، عثمانی و اوزبکان در صدد توسعه قلمرو بودند که آنها را در رویارویی با یکدیگر قرار می‌داد. تغییر مذهب در ایران دستاویزی برای دو همسایه شرقی و غربی ایران شد تا به حمله‌های خود صورت شرعی بدهند و اعلام جهاد و غزا علیه صفویان کنند؛ بنابر این، شیپانیان در سده دهم قمری، در تلاش بودند با توسعه روابط سیاسی خود با دولت عثمانی، پیمانی سیاسی و نظامی در برابر صفویه منعقد کنند. هدف از ارتباط دو حکومت عثمانی و اوزبکان تحت فشار قرار دادن صفویان از دو جانب شرق و غرب بود تا ضربه‌ای اساسی به این حکومت شیعی وارد سازند و آن را منقرض و یا تضعیف کنند؛ اما جنگ‌های طولانی و مکرری که پیش آمد، نتیجه‌ای جز تخریب منابع و کشتن نیروی انسانی و تحلیل حکومت‌ها در بر نداشت.

## منابع و مآخذ

### فارسی

- آنجلولو، جووان ماریا، ۱۳۸۱، سفرنامه، در: *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران*، چ ۲، ترجمه: منوچهر امیری، تهران: خوارزمی.
- ابوبکر بن عبدالله، ۱۳۸۷، *تاریخ عثمان پاشا*، به کوشش: یونس زیرک، ترجمه: نصرالله صالحی، تهران: طهوری.
- اسپناچی پاشازاده، محمدعارف، ۱۳۷۹، *انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام*، به کوشش: رسول جعفریان، قم: دلیل.
- اشرفی، احمد، ۱۳۹۲، «تعامل عثمانی و ازبکان اوایل عصر صفوی و پی‌آمدهای آن»، *پژوهشنامه تاریخ اسلام*، س ۳، ش ۱۰، صص ۵۴-۳۵.
- افوشته‌ای نطنزی، محمود، ۱۳۷۳، *نقاوه‌الآثار فی ذکرالاکخیار*، چ ۲، به اهتمام: احسان اشراقی، تهران: علمی و فرهنگی.

## تأثیر سیاست مذهبی بر روابط هم‌گرایانه عثمانی - اوزبک علیه صفویه در... □ ۶۱

امیرخانی، غلامرضا، ۱۳۹۰، «مکتوبات سیاسی و داعیه‌های مذهبی (بررسی نقش مذهب در روابط ایران و ماوراءالنهر در قرن ۱۰ و ۱۱ هجری)»، گنجینه اسناد، س ۲۱، دفتر دوم، ش ۸۲، تابستان، صص ۴۴-۶۱. امینی هروی، ابراهیم، ۱۳۸۳، فتوحات شاهی، به تصحیح: محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

اوزون چارشلی، اسماعیل حقی، ۱۳۷۰، تاریخ عثمانی، ج ۲، ترجمه: وهاب ولی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

\_\_\_\_\_، ۱۳۹۰، تاریخ عثمانی، ج ۳، ج ۲، ترجمه: ایرج نوبخت، تهران: کیهان. ایوالغلی، حیدر بن ابوالقاسم، مجمع‌الانشاء = جامعه مراسلات اولوالالباب، نسخه خطی، ش ۱۰۷۱، تهران: کتابخانه ملی.

بابایی، طاهر و احمدرضا خضری، ۱۴۰۰، «نقش نخبگان سیاسی و نظامی ایرانی پناهنده به عثمانی در اقدامات عثمانیان علیه صفویان (عصر سلیم اول و سلیمان قانونی، ۹۲۶-۹۷۴ق.)»، تاریخ و فرهنگ، س ۵۳، ش ۲ (پیاپی ۱۰۷)، پاییز و زمستان، صص ۳۱-۹.

بزرگان ونیزی، ۱۳۸۱، سفرنامه، در: سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ج ۲، ترجمه: منوچهر امیری، تهران: خوارزمی.

بدلیسی، شرف‌خان، ۱۳۷۷، شرفنامه تاریخ مفصل کردستان، ج ۲، به اهتمام: ولادیمیر ولیامینوف زرنوف، تهران: اساطیر.

بیات، اروج‌بیگ، ۱۳۳۸، دون ژوان ایرانی، با یادداشت‌های: لسترنج، ترجمه: مسعود رجب‌نیا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

ثابتیان، ذبیح‌الله، ۱۳۴۳، اسناد و نامه‌های تاریخی دوره صفویه، تهران: کتابخانه ابن‌سینا. جعفریان، رسول، ۱۳۷۹، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۱، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه. جنابدی، میرزاییگ حسن، ۱۳۷۸، روضه‌الصفویه، به کوشش: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

جهانگشای خاقان: تاریخ شاه اسماعیل [بی‌نام]، ۱۳۶۴، مقدمه: الله‌داتا مضطر، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

حاجی خلیفه، مصطفی، ۱۳۷۶، ترجمه تقویم‌التواریخ، ترجمه: ناشناخته، به تصحیح: میرهاشم محدث، تهران: احیاء کتاب.

حاجیان پور، حمید، ۱۳۷۲، مناسبات سیاسی ایران و اوزبکان در دوره صفویه (۱۵۰۱-۱۶۲۹/۹۰۷-۱۰۳۸)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

\_\_\_\_\_، ۱۳۷۶، «ایران و جهان در بامداد صفویان»، کیهان اندیشه، ش ۷۶، بهمن و اسفند، صص ۱۹-۴.

\_\_\_\_\_، ۱۳۷۸، «روابط ایرانیان و اوزبکان در دوره شاه طهماسب صفوی»، مجله علمی-پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره دوم، ش ۱۸ و ۱۹، پاییز و زمستان، صص ۳۵-۶۰.

- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۷، «تأثیر روابط عثمانیان و اوزبکان بر حیات دولت صفوی در عصر شاه طهماسب»، *تاریخ اسلام در آینه پژوهش*، س ۵، ش ۱ (پیاپی ۱۷)، بهار، صص ۳۹-۶۲.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۹۱، «روابط عثمانیان و اوزبکان در دوره شاه طهماسب صفوی»، *تاریخ روابط خارجی*، س ۱۳، ش ۵۰، بهار، صص ۲۷-۳۹.
- الحسینی، خورشاه بن قباد، ۱۳۷۹، *تاریخ ایلچی نظام شاه*، به تصحیح: محمدرضا نصیری و کوئچی هاندها، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- خنجی، فضل الله بن روزبهان، ۱۳۴۱، *مهمان نامه بخارا*، به اهتمام: منوچهر ستوده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۶۲، *سلوک الملوک*، به تصحیح: محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۷۵، *وسيله الخادم الى المخدوم*، ج ۲، به کوشش: رسول جعفریان، قم: انصاریان.
- خواندمیر، غیاث الدین، ۱۳۵۳، *حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، ج ۲، ج ۴، زیر نظر: محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابفروشی خیام.
- \_\_\_\_\_، *نامه نامی در فن انشاء*، نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۱۲۹۳۹، فهرست ۹۶۶۷.
- دوغلان، میرزا محمدحیدر، ۱۳۸۳، *تاریخ رشیدی*، به تصحیح: عباسقلی غفاری فرد، تهران: میراث مکتوب.
- راقم سمرقندی، میر سید شریف، ۱۳۸۰، *تاریخ راقم*، به کوشش: منوچهر ستوده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- رفیق، احمد، ۱۳۷۲، «شیعیان و بکتاشیان در قرن دهم / شانزدهم (حاوی اسناد مربوط به شیعیان و بکتاشیان محفوظ در خزینه اوراق ترکیه)»، ترجمه: هـ سبحانی، معارف، دوره ۱۰، ش ۱ (پیاپی ۲۸)، فروردین-تیر، صص ۱۱۶-۶۲.
- روملو، حسن بیگ، ۱۳۸۴، *احسن التواریخ*، ج ۲ و ۳، به تصحیح: عبدالحسین نوایی، تهران: اساطیر.
- زنو، کاترینو، ۱۳۸۱، *سفرنامه*، در: *سفرنامه های ونیزیان در ایران*، ج ۲، ترجمه: منوچهر امیری، تهران: خوارزمی.
- ساواش، صائم، ۱۳۹۴، «پی آمدهای اجتماعی کشمکش های عثمانی-صفوی»، ترجمه: علی کاتبی، *تاریخ روابط ایران و عثمانی در عصر صفوی*، به کوشش: نصرالله صالحی، تهران: طهوری، صص ۳۴۶-۳۰۹.
- سرخیل، فاطمه و علی محمد ولوی، ۱۳۹۶، «رویارویی نظری گفتمان حقیقت در مکاتبات شاه اسماعیل صفوی و شیبک خان اوزبک»، *جستارهای تاریخی*، س ۸، ش ۱، بهار و تابستان، صص ۷۷-۵۵.
- سلانیک، مصطفی افندی، ۱۳۸۹، *تاریخ سلانیک* (۱۰۰۸-۹۷۱ ق.)، ترجمه از ترکی عثمانی: حسن بن علی، تصحیح و ترجمه فارسی: نصرالله صالحی، تهران: طهوری.
- شیروانی، زین العابدین، ۱۳۶۱، *ریاض السیاحه*، به تصحیح: اصغر حامدربانی، تهران: سعدی.
- \_\_\_\_\_، *بی تا، بستان السیاحه*، تهران: سنایی.
- عالم آرای شاه اسماعیل* [بی نام]، ۱۳۸۴، ج ۲، به تصحیح: اصغر منتظرصاحب، تهران: علمی و فرهنگی.

## تأثیر سیاست مذهبی بر روابط هم‌گرایانه عثمانی - اوزبک علیه صفویه در ... □ ۶۳

عبادی، مهدی، ۱۳۹۵، «مواضع مدرسین عثمانی در قبال مسأله تشیع در آناتولی و یورش یاوز سلیم به ایران»، *تاریخ و فرهنگ*، س ۴۸، ش ۹۶، بهار و تابستان، صص ۵۲-۲۷.

فلسفی، نصرالله، ۱۳۳۲، «جنگ چالدران ۱. روابط ایران و عثمانی در آغاز دولت صفوی»، *دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، س ۱، ش ۲ (پیاپی ۲)، دی، صص ۱۲۷-۵۰.

قاراجا، بهست، ۱۳۹۴، «پیدایش دولت صفوی و روابط عثمانی - صفوی در روزگار بایزید دوم»، ترجمه: حسین محمدزاده صدیق، *تاریخ روابط ایران و عثمانی در عصر صفوی*، به کوشش: نصرالله صالحی، تهران: طهوری، صص ۸۳-۶۱.

قاضی‌زاده اردبیلی، ظهیرالدین، ۱۴۰۰، *غزوات سلطان سلیم*، به تصحیح و تحقیق: طاهر بابایی، تهران: میراث مکتوب.

قزوینی، ابوالحسن، ۱۳۶۷، *فوائد/الصفویه*، به تصحیح: مریم میراحمدی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

قمی، قاضی احمد، ۱۳۸۳، *خلاصه‌التواریخ*، ج ۱، چ ۲، به تصحیح: احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران.

کریمی، علیرضا، ۱۳۹۰، «علل تنش در روابط خارجی ایران و اوزبکان (از آغاز تا پیش از پادشاهی شاه عباس اول)»، *مطالعات تاریخ اسلام*، س ۳، ش ۱۱، زمستان، صص ۹۸-۸۵.

کوچک‌داغ، یوسف، ۱۳۹۴، «اقدامات دولت عثمانی بر ضد تلاش‌های شاه اسماعیل برای گسترش تشیع در آناتولی»، ترجمه: نصرالله صالحی، *تاریخ روابط ایران و عثمانی در عصر صفوی*، به کوشش: نصرالله صالحی، تهران: طهوری، صص ۱۱۶-۸۷.

گیلانی، شیخعلی، ۱۳۵۲، *تاریخ مازندران*، به تصحیح: منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

متولی، عبدالله؛ اصلانی، ابراهیم و فاطمه فضلی، ۱۳۹۳، «پیامدهای تهاجمات ازبکان بر منطقه خراسان در دوره صفوی»، *پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران*، س ۲، ش ۲ (پیاپی ۴)، بهار و تابستان، صص ۱۶۱-۱۴۴.

مزاوی، میشل، ۱۳۶۳، *پیدایش دولت صفوی*، ترجمه: یعقوب آژند، تهران: گستره.

منشی، اسکندربگ، ۱۳۷۷، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، به تصحیح: محمداسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.

منشی، محمدیوسف، ۱۳۸۰، *تذکره مقیم‌خانی*، به تصحیح: فرشته صرافان، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

نویی، عبدالحسین، ۱۳۶۷، *شاه‌عباس، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی*، ج ۱ و ۲، چ ۲، تهران: زرین.

\_\_\_\_\_، ۱۳۶۸ الف، *شاه اسماعیل صفوی، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی*، چ ۲، تهران: ارغوان.

\_\_\_\_\_، ۱۳۶۸ ب، *شاه طهماسب صفوی، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی*، چ ۲، تهران: ارغوان.

\_\_\_\_\_، ۱۳۷۰، *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران از تیمور تا شاه اسماعیل*، چ ۳، تهران: علمی و فرهنگی.

نوییدی شیرازی، خواجه زین‌العابدین علی، ۱۳۶۹، *تکلمه/الخبار*، به تصحیح: عبدالحسین نویی، تهران: نی.

هامرپورگشتال، یوزف فن، ۱۳۶۷، *تاریخ امپراطوری عثمانی*، ج ۲، ترجمه: میرزاکی علی‌آبادی، به اهتمام: جمشید کیان‌فر، تهران: زرین.

واله اصفهانی، محمدیوسف، ۱۳۷۲، *خلدبرین*، به تصحیح: میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

### منابع ترکی

- افندی، خواجه سعدالدین، ۱۲۸۰، *تاج التواریخ*، استانبول: مطبعه عامره.
- بدلیسی، ادیس، ۱۹۹۵، *سلیم شاهنامه*، به اهتمام: حجابی قیرلانقیچ، زیر نظر: مرسل اوزترک، آنکارا: دانشگاه آنکارا انستیتوی علوم اجتماعی.
- پچوی، ابراهیم، ۱۲۸۳ق، *تاریخ پچوی*، ج ۱، استانبول: دارالصناعه عامره.
- سامی، شمس‌الدین، ۱۳۰۶، *قاموس‌الاعلام*، استانبول: مهران مطبعه‌سی.
- صولاق‌زاده، محمد همدی چلبی، ۱۲۹۷، *تاریخ صولاق‌زاده*، استانبول: محمودبک مطبعه‌سی.
- عاشق‌پاشا‌زاده، احمد، ۱۳۳۲، *تواریخ آل عثمان*، استانبول: مطبعه عامره.
- فریدون‌بک، احمد فریدون توقیعی، ۱۲۷۴، *منشآت‌السلطین*، استانبول: مطبعه عامره.
- لطفی‌پاشا بن عبدالله عبدالحی، ۱۳۴۱ق، *تواریخ آل عثمان*، مصحح و محشیسی: عالی، استانبول: مطبعه عامره.

### لاتین

- Hayāti Tabrizi, Qāsim Beg, 2018, *A Chronicle of the Early Safavids and the Reign of Shāh Ismā'il (907-930/1501/1524)*, Persian ed, & Int. by Kioumars Ghereghlou, New Haven, CT: American Oriental Society, vol. 98.
- İnalçık, Halil, 2009, *Devlet-i âliyye: Osmanlı İmparatorluğu üzerine araştırmalar*, vol.1, İstanbul: Türkiye İş Bankası Kültür Yayınları.
- Kirzioglu, Fahrettin, 1976, *Osmanlılar in Kafkas- Elleri ni Fathi*, Ankara: Sevinc Matbaasi.
- Kütükoğlu, Bekir, 1962, *Osmanlı-Iran Siyasi Münasebetleri 1578- 1590*, İstanbul: Fetih Cemiyet.
- Tansel, Selâhattin, 1966, *Sultan II. Bâyezit'in siyasi hayati*, Ankara: Millî Eğitim Basımevi.